

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

اللَّهُ

تهیه، تنظیم و ناشر:	مجمع فرهنگی آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
نویسنده:	مرکز ترویج فرهنگ دینی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:	سازمان چاپ و انتشارات اوقاف
ویراستار:	مهدی صباغی
مدیر هنری:	نعیمه جلالی نژاد
طراح گرافیک:	محمد حسین همدانیان
نوبت چاپ:	اول / بهار ۹۷
شمارگان:	۵۰۰۰۰
قیمت:	۷۰۰۰ تومان
	غیرقابل فروش / اهدایی
آدرس:	تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه
آدرس مجتمع:	قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزشی اوقاف
تلفن:	۰۲۵ - ۳۸۱۸۷۱۵۶ ۰۲۵ - ۳۸۱۸۷۱۶۹
سایت سازمان:	www.oghaf.ir
سایت معاونت:	www.mfso.ir
سایت مجتمع:	www.mfpo.ir



سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی



کتاب مسابقه آرامش بهاری

در نوروز امسال شکوفه‌های محبت را به
همدیگر هدیه می‌دهیم، لبخند مهربانی را بر
لب‌های پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها می‌نشانیم،
و با باران لطف و گذشت، دل‌ها را آب و جارو
می‌زنیم. آهنگ گوش‌نواز تحویل سال را در کنار
امامزادگان و بقاع متبرکه حس می‌کنیم و برای
تمام کسانی که به ما لطف داشته‌اند و به ما
زندگی بخشیده‌اند آرزوی پیروزی و موفقیت
می‌نماییم.

در سال نو جمع‌های فامیلی را از دست
ندهیم، حفاظت از محیط زیست را به
یکدیگر یادآوری کنیم، درباره بهتر زندگی کردن
با یکدیگر گفتگو نماییم، فرزندانمان را
باتجربیات جدید و مفید آشنا کنیم. در
سال جدید دوستی خود و فرزندانمان را با
کتاب بیشتر کنیم. کتاب یکی از بزرگترین و
ماندگارترین سرمایه‌های علمی، فرهنگی،



تربیتی و معرفتی تمدن ما است. امسال به یکدیگر کتاب هدیه دهیم، با همدیگر کتاب بخوانیم، و با هم درباره جدیدترین کتاب‌هایی که خوانده‌ایم گفتگو کنیم. یادمان نرود که تلفن همراه، فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی و حتی تلویزیون توانایی ندارند تا جای کتاب بنشینند.

هیچ وقت فراموش نمی‌کنیم آرامش و امنیتی که در جای جای کشورمان حکمفرماست، مرهون نعمت بی‌بدیل ولایت فقیه و خون پاک شهیدان و مجاهدت رزمندگان و مرزبانان سلحشور این مرز و بوم است. در لحظه لحظه‌ی جشن‌ها و شادی‌ها و سفرها و دیدو بازدیدها قدردان این نعمت‌ها باشیم و برای استمرار نظام جمهوری اسلامی ایران دعا کنیم.

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه در راستای برگزاری باشکوه

طرح نوروزی «آرامش بهاری» در جوار آستان مقدس امامزادگان و بقاع متبرکه سراسر کشور، مسابقه کتابخوانی از کتابی که اکنون در دستانت شماس را برای زوار امامزادگان و کاربران فضای مجازی با جوایز ارزنده تدارک دیده است. این کتاب درباره ۲۴ موضوع با شما حرف می‌زند. می‌شود در روزهای بهاری در کنار خانواده موضوعاتش را خواند و در مورد مطالبش به گفتگو نشست.

در پایان ضمن تشکر و قدردانی از نویسندگان ارجمند، آقایان مهدی رزاقی طالقانی، محمد حسین شیخ شعاعی و مهدی منتظری و همکاران محترم مجتمع فرهنگی پژوهشی، سالی سرشار از موفقیت و بهر روزی برای شما آرزومندیم.

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

دفتر بیلان کار

آقای معینی از زمانی که معلّم کلاس پنجم شده است، پانزده سال می‌گذرد. الان چند سال است که در ارزیابی آموزش و پرورش، معلّم نمونه‌ی منطقه شناخته می‌شود. دیروز که او را دیدم، حسّ کنجکاوای قلقلکم کرد و بعد از تبریک به حالت شوخی و جدّی گفتم: «چند ساله شش‌دانگ نمونه شدن را به نام خودت زده‌ای؟ چون من اگه پارتی و آشنا داری، سفارش ما را هم بکن!» آقای معینی لبخند ملیحی زد و گفت: «نه بابا! نقل این حرف‌ها نیست. راستش من برای موفقیتیم هر شب یک ربع وقت می‌گذارم. در آن یک ربع، به عملکرد خودم در طول روز در برخورد با دانش‌آموزان، نحوه‌ی تدریس، تعامل با معلّمان و کادر مدرسه و راه‌حل برای برطرف کردن مشکلات دانش‌آموزان فکر می‌کنم. با همان یک ربع، هم به اشتباهات خودم در آن روز پی می‌برم و هم برای کارهای فردایم، راه‌های بهتری پیدا می‌کنم.

اوس حسن صافکار صدایش می‌کنند. چهار باب مغازه دارد و یک طلافروشی. از تاجر و برج‌ساز دوروبرش را گرفته‌اند تا جویای کار و نیازمند نان شب. اوس حسن صافکار هم، برای هر کدام‌شان حساب و دفتر جداگانه‌ای باز کرده است. آخرِ هر هفته، دفترهایش را یکی یکی برانداز می‌کند تا نکند با کسی حساب مالی یا چک پاس‌نشده‌ای داشته باشد. نکند نیازمندی از قلم افتاده باشد یا دست رد به سینه‌ی جوانی زده باشد. نکند حساب سالش رسیده و... همین حساسیت‌ها اوس حسن صافکار را امین بازار و مورد اعتماد مردم کرده است.



مادربزرگ هر سال عید، موقع خانه‌تکانی از خانه‌ی قدیمی‌اش هزار تا چیز جورواجور پیدا می‌کرد. از پستانک بچه گرفته تا جوراب و ساعت مچی و... خدا بیامرز مادربزرگ همیشه می‌گفت: «ننه جان! موقع سال تحویل به خانه‌ی دلمون هم یک سری بز نیم. آن جا هم خیلی چیزها پیدا میشه. دلمون رو الکی شلوغ کرده. دل شلوغ رو باید آب و جارو کرد. سال جدید رو با خونه‌ی تمیز و دل تمیز نو کنیم.» خدا رحمت کند مادربزرگ را! همیشه حرف‌هایش به دل می‌نشست.

در این دنیای هفت‌رنگ، گاه غفلت و گرد و غبار بر قلب‌ها می‌نشیند. قلب انسان هرازگاهی به گردگیری نیاز دارد. سال تحویل، بهترین زمان برای محاسبه‌ی نفس و گردگیری از قلب است.

پیامبر ﷺ فرمود: «به حساب نفس‌تان برسید، پیش از آن‌که به حساب‌تان برسند و خودتان را [با معیار حق] بسنجید، پیش از آن‌که شما را بسنجند.»^۱ پیامبر ﷺ فرمود: «گاه تاریکی بر قلب من وارد می‌شود و به همین دلیل، در شبانه‌روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم.»^۲

- زندگی ما وقتی که رییس‌مان، دوستان‌مان، پدر و مادرمان، شریک زندگی‌مان یا محل کارمان تغییر می‌کند، دست‌خوش تغییر نمی‌شود.

- زندگی ما، تنها وقتی تغییر می‌کند که ما تغییر کنیم.

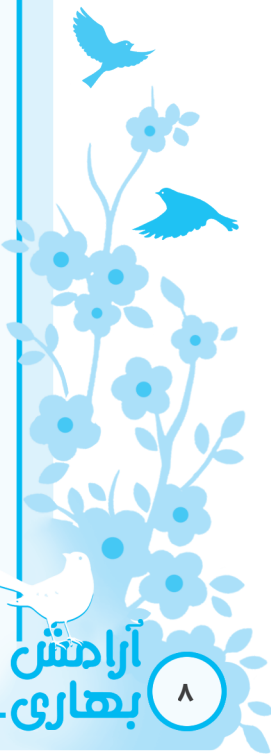
- ما تنها کسی هستیم که مسئول تغییر زندگی خودمان می‌باشیم.

- هرچند وقت یک‌بار، عملکرد خودمان را بدون رودرپایستی مورد نقد و بازبینی قرار دهیم.

- مواظب اعمال و رفتارمان باشیم؛ زیرا دنیا مثل آینه است.

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۷۳.

۲. محجة البیضاء، ج ۷، ص ۱۷.



۲

بوی سفرهی هفت‌سین

خانه‌ی ته‌کوچه

بوی دمی‌گوجه، خانه را برداشته بود. از هفت‌سین سفرهی شب‌عید، فقط چهارسینش جور شده بود. کوچک‌ترها به ردیف پای سفره‌نشسته بودند و دست هر کدام‌شان یک کاسه‌ی کوچک پُر از گندم و شادونه بود. عیدی‌ها از لای قرآن چشم‌بچه‌ها را نوازش می‌داد و غنچه‌ی لبخند بر لب‌شان شکوفه می‌زد. انگار هر سال دم‌عید، دل‌های‌مان بیش‌تر به هم نزدیک می‌شد. سال که تحویل شد، پدر دیوان‌حافظ را باز کرد و با این دو بیت جان‌مان را نوازش داد:

ز کوی یار می‌آید، نسیم باد نوروزی

از این باد ارمدد خواهی، چراغ دل برافروزی

به صحرا رو که از دامن، غبار غم بیفشانی

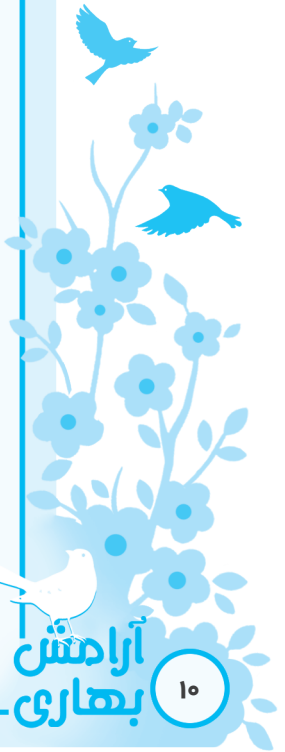
به گلزار آی کز بلبل، غزل‌گفتن بیاموزی

خانه‌ی سرکوپه

بوی سبزی پلو و ماهی، خانه را برداشته بود. بساط شب عیدشان جورجور بود؛ از سفره‌ی هفت‌سین هفت‌رنگ گرفته تا پسته‌ی خندان رفسنجان. با این همه زرق‌وبرق، بختک سکوت افتاده بود به جان این خانه‌ی درندشت. انگار قرار بود امسال هم داستان هر سال تکرار شود. می‌دانستند امسال هم بچه‌ها پدر و مادر پیرشان را تنها می‌گذارند؛ اما امید تنها چیزی بود که هنگام سال تحویل نگاه‌شان را به در دوخته بود و زمزمه‌ی زیرلب‌شان شده بود:

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست
بیار نفعه‌ای از گیسوی معنبر دوست
به جان او که به شکرانه جان برافشانم
اگر به سوی من آری پیامی از برِ دوست

از مُعَلَّق زدن و بی‌قراری ماهی داخل تُنگ، که نشانه‌ی تلاش و کوشش است گرفته، تا رشد سبزه‌ی شب عید که روییدن و سبز شدن و تحوّل و اوج گرفتن را یادمان می‌آورد و تا دیگر نمادهای سفره‌ی هفت‌سین، همه پیام‌آور حرکت و



رشد است. ایرانیان مسلمان به نشانه‌ی توگل و توشل به خداوند متعال در آغاز سال و درخواست بهترین‌ها از خالق خویش، قرآن را در بهترین جای سفره قرار می‌دهند؛ آب را نشانه‌ی برکت و پاکی در زندگی می‌دانند؛ سُماق، سرکه و سیر را نماد چاشنی و محرک شادی و سلامتی در زندگی می‌شمارند؛ سگه را به نیت برکت و درآمد حلال و آینه را که نماد روشنایی است، بالای سفره قرار می‌دهند. - در آغاز سال نو، باید بهترین‌ها را از خدا خواست و زیباترین دعاها را بر زبان جاری کرد.

- بزرگان دین ما، همیشه قبل از تحویل سال، بارها دعای «یا مقلب القلوب والابصار، یا محول الحول والاحوال...» را که نویدآور تغییر و تحوّل در روح و زندگی است، زمزمه می‌کردند.

- نوروز، فصل تحوّل ظاهری و باطنی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه نوروز فرارسد، غسل کرده، پاکیزه‌ترین لباس‌هایت را بپوش و از معطرترین عطرهایت استفاده کن و آن روز را روزه بگیر.»^۱

- نوروز، بهترین فرصت برای دیدار فامیل است. دیدار بستگان، به‌ویژه در ابتدای

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۴۶.

سال در زندگی معنوی، اقتصادی، اجتماعی و اخروی انسان تأثیر مثبت دارد. امام باقر علیه السلام فرمود: «ارتباط با خویشان، اعمال را پاکیزه می‌کند، دارایی‌ها را افزایش می‌دهد، بلاها را دور می‌کند و مرگ آدمی را به تأخیر می‌اندازد.»^۱

- در نوروز به هم‌دیگر هدیه بدهیم؛ البته آنچه در هدیه مهم است، ارتباط روحی و ایجاد محبت است نه مقدار آن. در این زمینه نباید به تکلف و دردسر افتاد. امام صادق علیه السلام فرمود: «به یک‌دیگر هدیه دهید تا بین شما محبت ایجاد شود؛ زیرا هدیه، کینه‌ها را از بین می‌برد.»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۴۴.



تال‌حظه‌ی دیدار

الف:

سال‌هاست با یک نوع و یک رنگ لباس به اداره می‌آید. بدون اخم و بدون لبخند، کاری به کسی هم ندارد، به قول معروف: دنیا را آب ببرد او را خواب می‌برد. به هر واحدی منتقل می‌شود آن‌جا را بهترین جای دنیا می‌داند. کسی ندیده با کسی بر سر ایده یا طرحی دچار مشکل شود، نه با رییس و نه با ارباب‌رجوع و نه با آبدارچی اداره. با هیچ کدام! گویا اصلاً ایده و نظری برای بهتر اداره شدن جهان خود ندارد. آقای قلیچ را می‌گویم.

ب:

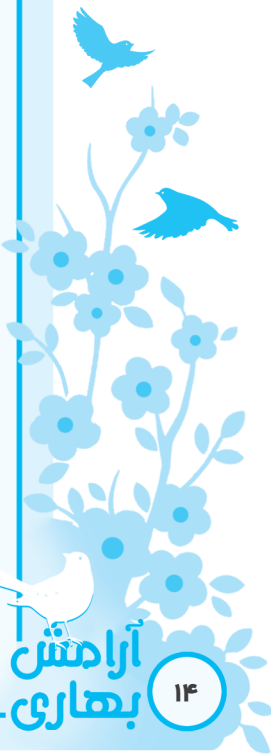
اگر اخم نداشته باشد، حتماً لب‌هاش غرولند ریز و اعصاب خُردکنی دارد که بعد از این همه سال، گویا قسمتی از حالت صورتش شده است. هر روز ماه، یک چالش جدی با همکاران و مدیران واحدهای مختلف سازمان دارد و اگر همه مراقب باشند که گزکی دست او برای اعتراض ندهند، به خاطر لب‌ریز و لب‌سوز نبودن چایی، با آقای بروفه خدمتکار اداره وارد جزو بحث می‌شود. مُدام غُر

می‌زند و به زمین و زمان گیر می‌دهد؛ وقتی هم به او می‌گویی: «ایده‌ی تو برای بهتر شدن امور اداره چیست؟» حرفی ندارد جز بازگویی اعتراض. گویا با همه‌ی غُرغُرش، ایده‌ای برای اداره‌ی جهان خود ندارد. آقای سرآسیابی را می‌گویم.

ج:

پُر تلاش و سازنده است. وظایف سازمانی‌اش را در وزارتخانه به بهترین نحو انجام می‌دهد و البته دست به هر کار نمی‌زند. محال است کاری با اعتقاداتش نسازد و آن را انجام دهد. پُر از ایده است. یک روز در چایی همکاران چند برگ گل محمّدی ریخت و به همین سادگی، همه‌ی ما را غافل‌گیر کرد تا چای به یادماندنی بنوشیم. شاید اگر وزارتخانه را هم به او بدهند، بهتر از وزرای این چندساله آن را اداره کند. دنیای خارج از اداره‌اش هم پُر از فعالیت‌های مختلف و متنوع است که بعضی وقتها به اداره هم سرایت می‌کند و هرازگاهی به دنبال پول پانصد تومان، هزار تومان همکاران به این اتاق و آن اتاق می‌رود تا کولر و یخچال و بخاری برای یک نیازمند بخرد. آقای انتظاری را می‌گویم.

منتظر، به جهانش اعتراض دارد؛ اما رفتارش سازنده است. لحظه‌ای نمی‌نشیند و دائم در حرکت است. منتظر واقعی کسی است که تمام حرکات و سکناتش حکایت از انتظار داشته باشد. کسی که انتظار مهمانی را می‌کشد، به نظافت خانه



می‌پردازد، لباس مرتب می‌پوشد و همه چیز را فراهم می‌آورد تا به محض ورود مهمان، به بهترین نحو از او پذیرایی کند. انتظار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف لحظه‌به‌لحظه است. باید به‌گونه‌ای منتظر بود که هر لحظه خبر ظهور به گوش رسید، آماده بود. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «بازرزش‌ترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.»^۱

انتظار سخت و آسان، توأمان است و برای آن بایست:

۱. به انتظار به صورت کلی اندیشید و به تحقق وعده‌ی الهی ایمان آورد.
۲. در گام بعد و پس از رسیدن به ایمان قلبی و عقلی، برای تعجیل در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دست به دعا برداشت.
۳. بر عهد دوستی با ائمه و برائت از دشمنان دیروز و امروز آن‌ها استوار ماند.
۴. در نهایت، برای جلب نظر و رضایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، که رضایت خداوند هم در آن است، بر انجام امور خیر دینی اهتمام ورزید. باید در تمام زندگی تنها چشم به خداوند داشت و از بنده‌ی خدا هیچ نخواست و موخدا نه زیست، دست ضعفا را بی‌ممت گرفت و به گسترش عدل کمک کرد و به قول معروف، پرچم دین خدا را بالا نگاه داشت تا روز ظهور.

۱. منتخب الأثر، ص ۲۲۳.

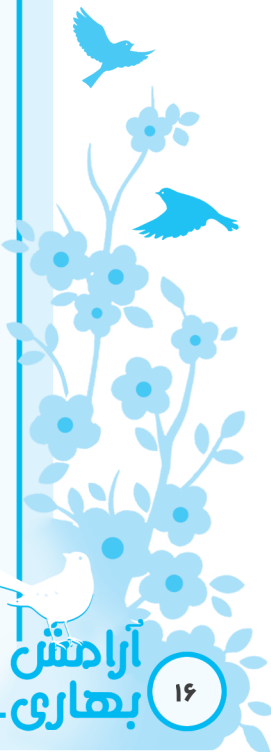


لبخند خدا!

شب اول ازدواجش بود و دلش آرام و قرار نداشت؛ نه برای همسرش، بلکه به این خاطر که نکند فردا رسول خدا در جنگ احد تنها بماند. با اجازه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن شب را کنار همسرش ماند و صبح عازم میدان جنگ شد. جمیله، آن شب خواب شهادت همسرش را دیده بود. وقتی حنظله در جنگ احد به شهادت رسید، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «دیدم که فرشتگان حنظله را غسل می‌دهند.»^۱ از آن به بعد به او «غسیل الملائکه» می‌گفتند.

شهادت یک معامله‌ی دوطرفه است. در این معامله، شهید از جان شیرین خود، یعنی باارزش‌ترین سرمایه‌اش، دل می‌کند تا از وطن، ناموس و امنیت سرزمینش دفاع کند و به جای آن، سرمایه‌ی ابدی و نعمت‌های آن را بخرد. در این معامله، هیچ‌کس از خدا وفادارتر نیست، به همین دلیل، شهدا از معامله‌ای

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۷.



که با آن‌ها کرده‌اند، شادمان و راضی هستند.^۱ «آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»^۲

شهادت دل بریدن می‌خواهد. دل بریدن از تعلقات عاطفی دنیا سخت است. دل بریدن از مهر همسر و خنده‌ی فرزند و نگاه مهربان پدر و مادر، کار هرکس نیست. پیامبر ﷺ فرمود: «آن‌گاه که شهید با همسر و فرزند و بستگانش خداحافظی می‌کند، از گناهان خود خارج و از همان موقع پاداش کارهای او دو برابر می‌شود. به شهادت که می‌رسد خداوند می‌فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم، هرکس آن‌ها را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هرکس آن‌ها را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است.»^۳

شهادت با شناخت «ولئ» رزق می‌گیرد. شهید برای آن‌که در مسیر «ولئ» خدا، گام بردارد، از تمام هستی‌اش هزینه می‌کند. او خواسته‌هایش را زیر پا می‌گذارد و برای به دست آوردن دل ولئ خدا، آرزوهایش را با خواست او تنظیم می‌کند. آن‌گاه که زندگی‌اش بر مبنای دل ولئ خدا نظم گرفت، هر لحظه منتظر

۱. برداشتی از آیه‌ی ۱۱۱ سوره‌ی توبه.

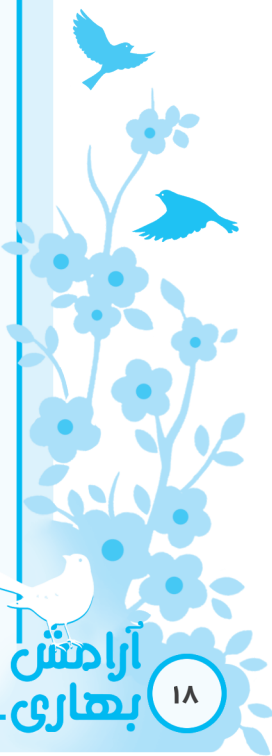
۲. آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۰.

است تا حجت خدا لب تر کند و او لبیک بگوید. شهید، قبل از لبیک به فرمان ولیّ خدا، فکر و دل و اعمالش را آماده کرده است. یکی از علما در نصیحت به فرزندش، که عازم جبهه بود و در حلبچه به شهادت رسید، گفت: «اول شهید شو، بعد به جبهه برو!» امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که در انتظار امر ما است، مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده است.»^۱

شهید، مدافع اعتقاد، خاک و ناموس وطن است. وطن خانه‌ای برای آرامش همه‌ی ملت است. آدمی‌زاد برای حفاظت از خانه‌ی خود، دورتادور آن را دیوار می‌کشد و روی دیوار را با حفاظی محکم و مناسب می‌پوشاند تا کسی فکر دست‌درازی به خانه را هم نکند. مدافعان مرزها، سرمایه‌های یک کشور به حساب می‌آیند. مورّخان و شعرا و داستان‌نویسان تا توانسته‌اند در ستایش مدافعان حریم وطن قلم‌فرسایی کرده‌اند. امام سجّاد علیه السلام برای مدافعان مرزها، این‌گونه دعا می‌کند: «خداوندا! بر محمّد و خاندان او درود فرست و مرزهای کشور مسلمانان را به عزّت خود محفوظ دار و نگاه‌داران مرزها را به نیروی خود تقویت فرما و از دارایی خود عطای فراوان بر ایشان بخش. بهشت را پیش

۱. منتخب‌الآثر، ص ۴۹۶.



چشم آنان مجسم گردان و آنچه در بهشت آماده کرده‌ای، از مسکن‌های جاوید و منزل کرامت و حوران نیکوروی و جوی‌های روان و نوشیدنی‌های گوناگون و درختان پُربار و از اقسام میوه‌ها در پیش چشم ایشان نمایان ساز تا آهنگ بازگشت نکنند و اندیشه گریختن از هم‌آورد نمایند.»^۱

- «شهدا در روز قیامت، مقام شفاعت دارند.»^۲

- «مجاهدان قبل از همه و از درِ مخصوص وارد بهشت می‌شوند.»^۳

- «شهادت، پایان زندگی نیست؛ بلکه آغاز حیات است.»^۴

- «شهادت، باختن و ازدست دادن نیست؛ بلکه یافتن و به دست آوردن است.»^۵

- کشته شدن، آن‌گاه ارزشمند است که در راه خدا باشد: «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^۶

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵.

۳. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۸ و ۱۱.

۴. آل عمران، آیه‌ی ۱۶۹.

۵. همان.

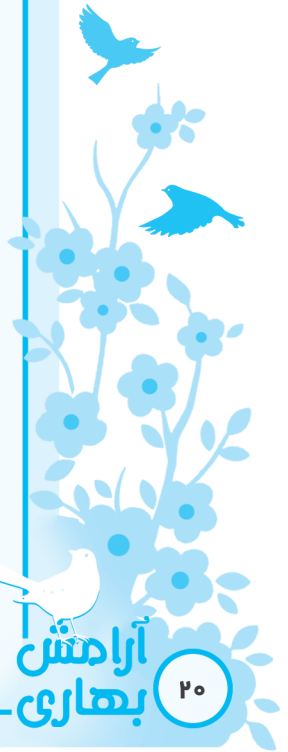
۶. همان.



پدر خانواده‌ی من

در روزهای آغاز سال نو که اعضای خانواده بیش‌تر از همیشه با هم به سر می‌برند، برنامه‌ریزی برای کارهای جمعی بیش‌تر معنا پیدا می‌کند؛ مثلاً برای سفر و دید و بازدیدها، بعد از آن‌که هم‌فکری‌ها و مشورت‌ها انجام شد، برای آماده کردن مقدمات آن برنامه‌ریزی می‌شود و هرکس کاری را که برعهده دارد، پیش می‌برد. این یک مسیر منظم برای انجام کارهای خانوادگی است که ما آن را گاه ناخودآگاه دنبال می‌کنیم؛ اما نکته‌ای که در این برنامه‌ریزی‌ها و انجام آن‌ها وجود دارد و فوق‌العاده برای رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب مهم است، مدیریت «ولت» و سرپرست خانواده است. او وظیفه دارد در تمام مراحل، مراقبت کند تا فعالیت‌های خانواده، حتی فعالیت‌های فردی، به‌گونه‌ای باشند که همه، بیشترین بهره را ببرند، بدون آن‌که به دیگران زیانی برسد.

هر گروه دیگری غیر از خانواده نیز برای رسیدن به هدف‌ها و سود بردن اعضایش، به همین نظام منسجم در تصمیم‌گیری و مدیریت نیاز دارد؛ البته هر



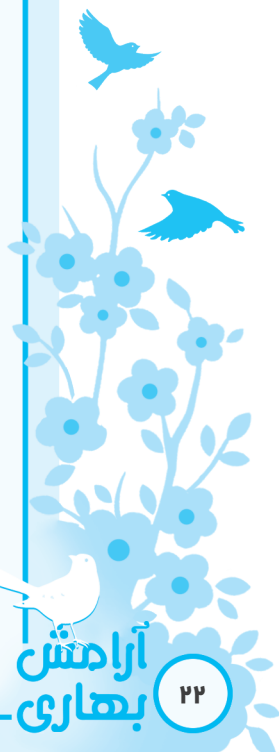
گروهی متناسب با افکار و اهدافش، به شکلی مدیریت می‌شود؛ اما در هر حال، هیچ وقت هیچ گروهی حتی جمع فرزانه‌ترین آدم‌ها، بی‌نیاز از یک «رهبر و ولی» نیست. جامعه‌ای که از داشتن «ولی» و سرپرست شایسته محروم است، مثل خانواده‌ای است که سرپرستی مناسب ندارد. خانواده‌ی بی‌سرپرست یا بدسرپرست، در معرض بدترین آسیب‌های درونی و تهدیدهای بیرونی قرار خواهد داشت.

مهم‌ترین ویژگی یک سرپرست خوب این است که خیرخواه باشد و در تشخیص این‌که چه چیز خیر است نیز ناتوان نباشد. پدر و مادر یک خانواده از آن‌جا که خودشان خانواده را تشکیل داده‌اند، معمولاً خیرخواه‌ترین افراد برای خانواده و اعضای آن هستند؛ اما جامعه‌ای به وسعت یک ملت را کسی تشکیل نداده که بخواهد سرپرستی‌اش را برعهده بگیرد. پس به ناچار باید کسی را برای این کار انتخاب نمود؛ کسی که بتوان به خیرخواهی و تشخیص او اطمینان داشت. این سرپرست نباید مثل نظام سیاسی شاهنشاهی، که در گذشته تجربه کرده‌ایم، به جای دخالت دادن مردم در تصمیم‌گیری‌ها و مسئولیت‌ها، تحت نفوذ و سلیقه‌های دولت‌های استعمارگر و دشمنان مردم باشد و در عین حال، خودش هم از شایستگی، توانایی و درایت لازم خالی

باشد. ولایت فقیه، تأمین‌کننده‌ی این ضرورت برای جامعه اسلامی است. خانواده‌ای که علاوه بر نیازهای اصلی و روزمره، به فتح قلّه‌های موفقیت در عرصه‌های مختلف می‌اندیشد و علاوه بر آن، به رشد معنوی و اخلاقی اعضای خود اهمیت می‌دهد، سرپرستی متناسب با این اهداف می‌خواهد؛ سرپرستی که حتی در برنامه‌های سفر و دید و بازدید عید، این اهداف را در برنامه‌ریزی‌ها و فعالیت‌های اعضای خانواده دنبال کند.

در مقیاسی وسیع‌تر، برای خانواده‌ی بزرگ امت اسلامی، رهبری مناسب است که:

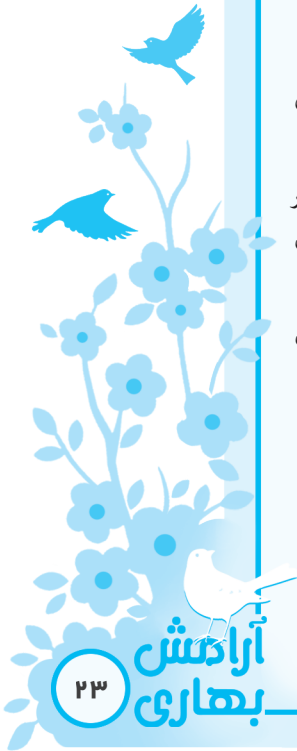
۱. از دل مردم برآمده باشد.
۲. به وسیله‌ی خبرگان منتخب مردم انتخاب شده و تحت نظارت آن‌ها باشد.
۳. از فهم عمیق احکام خداوند و نیز هوشمندی و مدیریت و آگاهی سیاسی لازم برخوردار باشد.
۴. به قدر کافی شجاعت و استقامت داشته باشد و در برابر سختی‌ها و دشمنی‌ها، مسیر را ادامه دهد.
۵. در برابر مردم، خاکسار و در مشکلات‌شان با آن‌ها هم‌دل باشد.



ولایت فقیه، این چنین است که هویت و ستون اصلی نظام را شکل می‌دهد.

چند نکته:

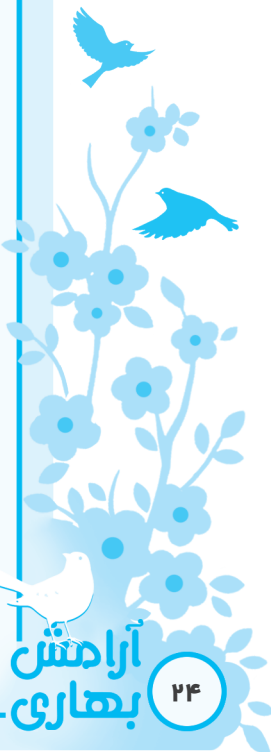
- آیا تا به حال، به نقش پررنگ رهبری در پی‌گیری مطالبات مردم از مسئولان اجرایی کشور توجه کرده‌اید؟
- آیا به این می‌اندیشیم که چرا دشمنان ما برای تضعیف ولایت فقیه به هر کار دست می‌زنند؟ آن‌ها چه مشکلی با «ولن» خانواده‌ی ما دارند و تضعیف آن به نفع و ضرر چه کسانی تمام می‌شود؟
- آیا ممکن است اطلاعات غلط و تحلیل‌های عجولانه، ما را از سرپرست خانواده‌ی اسلامی جدا کند؟





مانیتور بیهودگی

دو سه هفته‌ای بود که برای آن مهمانی به یک دردسر جدی افتاده بودم. بچه‌ها و نوه‌های حاج‌حسن انگار دیگر حال و حوصله‌ی با هم بودن را نداشتند و بهانه‌ی خستگی و راه دور و... را می‌آوردند؛ اما من به شدت عزمم را برای یک دورهمی جمع کرده بودم. به هر ترتیب بود، مهمان‌ها از ساعت ۷ به خانه‌ی ما آمدند. همسرم مقدمات چای و میوه را چیده بود. یک‌ونیم ساعت همگی دور هم گفتیم و خندیدیم و خاطره‌گویی کردیم؛ اما به تدریج هریک از برادرها، شوهرخواهرها و حتی بچه‌ها از جمع جدا و در گوشه‌ای با گوشی و تبلت خود مشغول شدند. همسرم به من تذکر داد که ناراحت نشوم؛ چراکه این وضعیت طبیعی است و دامان خیلی از خانواده‌ها را گرفته است. به صورت‌ها نگاه می‌کردم، یکی گوشی را به چشم نزدیک کرده و با دقت نگاه می‌کرد، یکی می‌خندید و یکی زیر لب می‌گفت: دل ما هم خوشه که زندگی می‌کنیم. چند دقیقه‌ای نگذشته بود که، هرکس از دریچه‌ی مجازی خود برای



دیگرانی که اصلاً به حرف او گوش نمی‌سپردند، حرف می‌زد.

- «سعید! بیا اینو بین چطور داره خودکشی می‌کنه... اوووف، اوووف.»

- «آقا! شنیدید که... رییس سازمان... به ویلا داره تو لواسون صد میلیارد.»

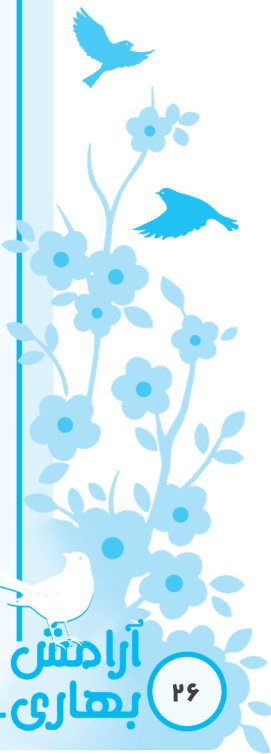
گه‌گاه هم صدای یک کلیپ می‌آمد که ماجرایش دعوای فلان ستاره سینما با یک فوتبالیست بود یا... بچه‌ها هم که به مانیتورها خیره شده بودند، گاه از اضطراب بازی، پلک‌ها را به هم فشار می‌دادند و فریاد می‌زدند: «آه، لعنتی!»

مادرم هم در همین زمان در گوشه‌ای نشسته بود و با انگشت‌هایش بازی می‌کرد و حرف نمی‌زد. شایعه و سیاه‌اندیشی و دوری از واقعیت‌های ملموس و دل‌چسب و بر باد دادن ثانیه‌های با هم بودن و خراش مداوم روح کودکان، قسمتی از آسیب‌هایی بود که دیدن آن‌ها در جمع ما خیلی سخت نبود. هم‌سر من به شوخی می‌گفت: «شام بعدی را اینترنتی و مجازی می‌گیریم تا بیش‌تر کنار هم باشیم.» مهمانی آن شب به پایان رسید و همگی با چشمانی که از نور مانیتورها خون‌آلود شده بود، از هم خداحافظی کردیم. وقتی همه رفتند، این روایت از امام علی علیه السلام را برای همه‌ی مهمان‌ها پیامک کردم که حضرت

فرمودند: «هرکس به امور بیهوده بپردازد، امور سودمند را از دست می‌دهد.»^۱
حقیقت این است که نه از مهمانی و نه از چرخش‌های بی‌پایان در شبکه‌های مجازی فایده‌ای به کسی نمی‌رسید، مگر این‌که:

۱. در واقعیت زندگی کنیم.
۲. فرصت با هم بودن خانوادگی و فامیلی و حضور در پای صحبت بزرگان فامیل را به سادگی از دست ندهیم.
۳. در عصر انفجار اطلاعات، تعقل و دانایی را پای شایعات ذبح نکنیم.
۴. سیاه‌نمایی شبکه‌های مجازی، روح را فرسوده و ناامید می‌کند؛ درحالی‌که واقعیت و حقیقت زندگی، شیرین، سفید و امیدوارانه است. به زندگی روشن نگاه کنیم.
۵. ظاهر زندگی دیگران را با باطن زندگی خود مقایسه نکنیم و با دیدن نمایش تجمل در محیط مجازی، زندگی خود را به آتش نکشیم.

۱. غرورالحکم، ح ۸۵۲.





شیرینی روز ۱۲

بعضی اتّفاقاتها چیزی بیش از یک خاطره نیست؛ برخلاف اتّفاقاتی که یادآوری‌شان به اندازه‌ی خود آن اتّفاق مهم است و هربار که از آن حرف می‌زنیم، انگار یک جریان زنده‌ی در حال وقوع را پیش چشم داریم. روز جمهوری اسلامی را اگر این‌گونه ببینیم، دیگر نمی‌توان به گرمی داشت و مرور خاطرات آن اکتفا کرد؛ بلکه باید در هربار یادآوری از خود پرسیم که برای رشد و بالندگی این اتّفاق زنده و جاری و حفظ آن از آفت‌ها، چه مسیری را آمده‌ایم و چه راهی را پیش رو داریم؟

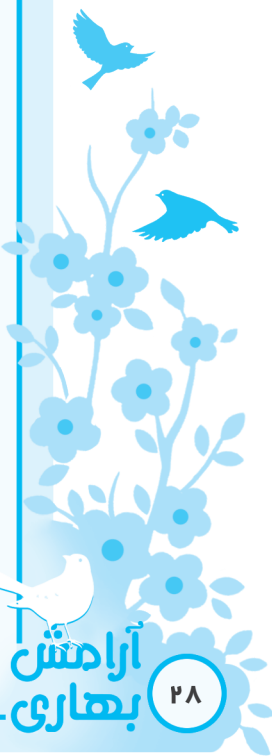
وقتی دوازدهم فروردین ۵۸ را به یاد می‌آوریم، نهالی تازه را می‌بینیم که از پس سال‌های بیابانی، زندگی ایران را تولّدی تازه بخشیده بود؛ این نهالی بود که مردم با انقلاب خود و با هزاران رنج و امید نشانده بودند و با همه‌پرسی این روز، آشکار شد که ریشه‌های عمیق و مُستحکم آن، در دل یکایک مردم قرار دارد. اگرچه شاخ و برگ این نهال نو، چندان نمایان نبود، اما همه می‌دانستند

که این آغاز بیرون آمدن از ظلمت طاغوت به سوی نور است و بازگشتن به کرامت انسانی و عزّت ملی را باید از شاخه‌های این درخت چید.

روز جمهوری اسلامی، یک خاطره نیست، بلکه تصویری واقعی از آرمان‌های اولیه‌ی انقلاب است که نباید فراموش شود. این تصویر درختی است که همه با هم آن را در دل خویش کاشتیم و از آن انتظار ثمر داشتیم؛ به یاد می‌آوریم که: اولاً، این درخت مقدّس، مثل هر موجود زنده‌ی دیگر، نیاز به مراقبت داشته و دارد؛ بنابراین، بدون مراقبت و تنها به اتّکای جوهر درونی آن، نمی‌توان انتظار میوه داشت. نمی‌توان آرمان‌هایش را نادیده گرفت و هم‌چنان از شاخ و برگش توقّع سایه‌سار داشت.

ثانیاً، اگر گوشه‌ای را آفتی زد یا دچار سرمای بی‌امان دنیای امروز شد، اشکال از درخت نیست؛ که درخت تا ریشه‌اش برجاست و تا ستون آن سالم است، درخت است و باید وجود آن را غنیمت شمرد.

روز دوازدهم فروردین، یادآوری این ریشه‌ها و ستون سالم جمهوری اسلامی و ثمرات فراوانی است که از آن برگرفته‌ایم. با این یادآوری است که برای مراقبت بیش‌تر و مبارزه با آفاتی که به جان درخت افتاده‌اند، انگیزه باید گرفت و هم‌چنان که مردم در چهار دهه‌ی پیش با تکرأی‌ها، آن را در جای خود



تثبیت کردند، اکنون نیز هرکس، هر گوشه‌ای که هست، به رشد آن و مصونیت از آفات درونی و دشمنی‌های پی‌درپی بیگانه تلاش کند.

روز جمهوری اسلامی، یک خاطره نیست؛ بلکه تصویری است از امروز ما که دل‌بریده از کمک بیگانگان و متکی به خویش، شوریده بر طاغوت‌ها و دل‌سپرده به احکام اسلام، هم‌چنان به سوی فردایی که بسیار بهتر از دیروز و امروز است، حرکت می‌کنیم؛ نه در آنچه اکنون می‌گذرد متوقف می‌شویم و نه هرگز به گذشته، به روزگاری که حضور مردم به هیچ انگاشته می‌شد، برمی‌گردیم...

چند نکته:

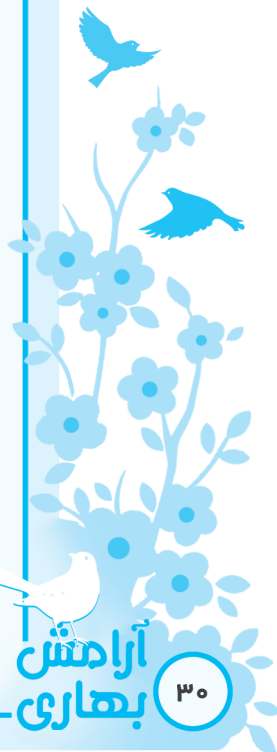
- جمهوری اسلامی و حضور و مشارکت مردم را در ایران، با شکل و میزان مشارکت مردم در کشورهای همسایه و حتی کشورهای که مدعی دموکراسی‌اند مقایسه کنید.
- یادمان باشد، اگر اشکالی در کار ما وجود دارد، باید برای برطرف کردن آن کاری بکنیم؛ هرکس هرگونه که در توان اوست؛ چراکه جمهوری اسلامی، مال خود ماست!
- فراموش نکنیم: برای آن‌که این درخت، به ثمر برسد و در کام مردم بنشیند، باید خودمان مدعی دفاع از مردمی بودن و اسلامی بودن جمهوری اسلامی شویم و به رفتارهایی که خصوصاً میان مسئولان، باعث از بین رفتن اعتماد مردم می‌شود، اعتراض کنیم.



اندر احوالات یک خرید

لابه‌لای قفسه‌ها به دنبال تی‌تاب مورد نظرم می‌گردم. چند نفری در مغازه مانند من چرخ به دست، سبد خود را پُر می‌کنند. به یک‌باره یکی از آن‌ها که آقافیروز بود و پوشک مورد نظر خود را پیدا نکرده بود، بلند پرسید: «سید! پوشک... نداری؟» تا سید محمد، که صاحب فروشگاه بود، جواب آقافیروز را بدهد، مشتری دیگری که تا به حال ندیده بودمش گفت: «بابا تا مولفیکس و پمپرز هست، کی... استفاده می‌کنه؟ قیمتشم که یکیه! استفاده نکنید اینا رو بابا! بچه اذیت می‌شه.»

با خودم گفتم: «الان است که یک جنجالی برپا شود.» منتظر پاسخ کوبنده‌ی آقافیروز بودم که دیدم به سمت مشتری غریبه رفت و آرام گفت: «عزیزم! فقط یه خرید نیست که. اگه فقط خرید بود، آره راس می‌گی. پمپرز پوشک خیلی خوبیه؛ اما این پوشک ایرانی هم الان بازار بین‌المللی داره. اگه می‌گم فقط خرید نیست، واسه اینه که من نگران اون کارگر بدبخت کارخونه‌ی



پوشک‌سازی‌ام. من نخرم و تو نخری و این آقا (خطاب به من) نخره، شرکت میره رو هوا و برنامه‌ی تعدیل نیرو و بیکاری و... «مشتی غریبه قانع نشد و گفت: «عمو! فلسفیش نکن دیگه. با یه پوشک بین تا کجا رفتی.» آقافیروز گفت: «نه بابا! هنوز خیلی مونده آزش. حالشو داری برات بگم؟» آقای غریبه با بی‌حوصلگی گفت: «نه والله!» و بعد با صدای بلند از سید محمد پرسید: «آقا! سرکه‌ی بالزامیک ایتالیایی داری؟» که سید گفت: «آره» و حساب کرد و رفت. سید که گفت‌وگوی ناتمام این دو برایش جالب بود، از آقافیروز پرسید: «میشه ادامه‌اش رو بگیدی؟ واقعاً تا کجا این داستان ادامه پیدا می‌کنه؟»

آقافیروز هم گفت: «فقط اون کارگر نیست، اون خانواده داره، دختر و پسر و زن داره، بیکاری اون کارگر، بدعنقی و فقر و هزار تا بدبختی دیگه رو به بار میاره.»

سید هم ادامه داد: «آره، دقیقاً آقافیروز! بی‌کاری و فقر نباشه، فحشا و دزدی و... کم می‌شه و امنیت و آرامش و رشد فرهنگی و اجتماعی در جامعه حاکم می‌شه.»

آقافیروز و سید درست می‌گفتند. حمایت از تولید ملی فقط یک ژست و کلمه‌ی زیبا نیست. در دنیای امروز، اقتصاد، فرهنگ، سلامت، امنیت و آرامش

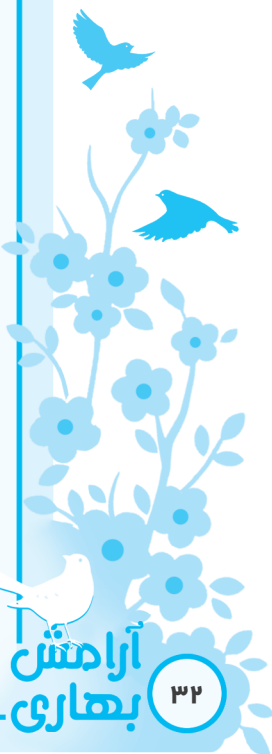
جامعه، به هم وابسته است. براساس حدیث حضرت امیر علیه السلام، ایمان و دین انسان‌ها هم به اقتصاد وابسته است و الان چه کسی در دنیای مدرن وجود دارد که نداند تمام معادلات خُرد و کلان جامعه‌ی اقتصاد، به انتخاب در خرید کالا بستگی دارد.

درست است که در بسیاری از کالاها، شرکت‌های داخلی هنوز موفق به رقابت با نمونه‌ی خارجی نشده‌اند، در کالاهایی که تفاوت کیفی به میزان زیادی وجود ندارد، مثل پوشک حکایت بالا و مواردی که با خرید کالای داخلی، ضرر یا آسیب قابل توجهی به اقتصاد خانواده نمی‌رسد، می‌توان با اندکی اغماض در فرایند خرید، به سرنوشت کارگر ایرانی و حرف‌های آقا فیروز فکر کرد.

- می‌توان با خرید کالای ایرانی با کیفیت، به اقتصاد ایرانی کمک کرد تا کارخانه‌اش را سر پا نگاه دارد.

- معرّفی کالای با کیفیت ایرانی به دیگران، به ترویج فرهنگ «حمایت از تولید ملی» کمک می‌کند.

- اشاعه‌ی فرهنگ خرید کالای ایرانی که نوعی امر به معروف است، هم‌زمان عملی دینی و وطن‌دوستانه می‌باشد.





زباله‌های نَحس

صبح روز سیزده به در، تا مهپای بیرون رفتن شدیم، ساعت حدود ۲ ظهر شد. از میان گزینه‌ی ساحل و جنگل، گزینه دُوم را انتخاب کردیم و زدیم به دل جنگل. بسیاری از خانواده‌ها در حال برگشتن بودند و ظاهراً جای خالی زیادی در جنگل برای اتراق کردن وجود داشت. از ماشین‌ها پیاده شدیم، وسایل را برداشته، به دنبال یک مکان مناسب به راه افتادیم.

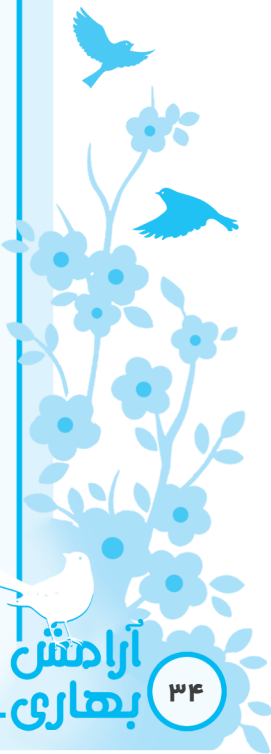
جای خالی بسیار بود؛ اما مکانی برای اتراق ما و چند خانواده‌ی دیگر نه! آن جا پُر بود از سفره‌های یک‌بار مصرف، نایلون و پاکت‌های پلاستیکی. پوست خربزه و هندوانه و تفاله‌های چایی هم منظره‌ای را روی زمین نقاشی کرده بود و پوشک بچه، قوطی‌های کنسرو و نوشابه هم از کنار درختان رژه می‌رفتند. زغال‌های نیمه‌خاموش هم که روی زمین بی‌گناه پخش شده بودند، به هر دردسر بود، یک منطقه را با زحمت بسیار پاک‌سازی کردیم و با کراهت، هر کدامان گوشه‌ای نشستیم.

طبیعت بی‌چاره دوست دارد با بچه‌ها بازی کند، با پدرها و مادرها لطیفه تعریف کند و بخندد، طعم خوب زندگی را بچشد؛ اما هر بار که همراه تفریح و شادی انسان‌ها می‌شود، سرخورده و دل‌شکسته، گوشه‌ای کز می‌کند تا کم‌تر آسیب ببیند. بلایی که این موجود دویا بر سر طبیعت می‌آورد، قابل وصف نیست. ما باید به دنبال ریشه‌های بُروز این رفتار باشیم، آن هم در شرایطی که ریشه‌های فرهنگ جامعه‌ی ما از نظر مَلّی، همواره بر زندگی مسالمت‌آمیز با طبیعت تأکید دارد و فرهنگ دینی ما از چنین رفتاری به فساد در زمین تعبیر می‌کند. از جمله آیاتی که برای نهی از آلوده نمودن محیط زیست می‌توان استدلال کرد، عبارت‌اند از:

- زمین را بعد از اصلاح، فاسد نکنید.^۱
- با دستان خود، خویشتن را به هلاکت نیفکنید.^۲
- با استناد به آیات بالا، می‌شود گفت که نزد خداوند:
آلوده کردن محیط زیست، فساد در زمین محسوب می‌شود.
محل زندگی چون مادّه حیاتی است و آلوده کردن آن، اقدام به هلاکت نفس

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.



تلقی می‌گردد. مُردن خاک و غیرقابل کشت شدن آن و مرگ پرندگان و جانوران بر اثر خوردن پلاستیک‌های روی زمین و...، تنها پاسخ طبیعت به ما نیست، بلکه طبق روایت امام علی علیه السلام: «در قیامت، انسان‌ها مورد سؤال واقع می‌شوند، حتی درباره‌ی زمین‌ها و چهارپایان.»^۱

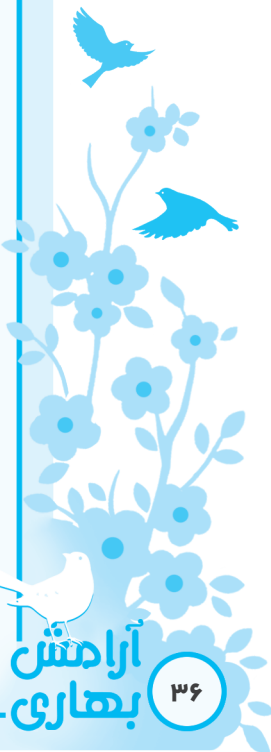
بنابراین، می‌توان در روز طبیعت با چند تدبیر ساده، پاسخ زیبایی‌های طبیعت را مهرورزانه‌تر داد.

۱. یک کیسه‌ی زباله، برای جمع‌آوری زباله‌ها به همراه داشته باشیم.
۲. زباله‌های غیرپلاستیکی و قابل جذب هم طبیعت را آلوده می‌کنند، آن‌ها را هم در طبیعت رها نکنیم.
۳. زغال‌ها و باقی‌مانده‌ی آتش را خاموش و در نهایت، زیر خاک پنهان کنیم. تا سفره‌ی طبیعت را به همان زیبایی که تحویل گرفته و استفاده کرده‌ایم، به مهمانان بعدی آن و نسل آینده تحویل دهیم.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

۱۵ مهمان ناخوانده

آن شب مادرم حال خوشی نداشت و در اتاق استراحت می‌کرد. پدر هم که دیروقت از محلّ کارش به خانه آمده بود، روی کاناپه دراز کشیده بود و تلویزیون تماشا می‌کرد. خلاصه چراغ خانه کم‌نور بود، طوری که شام را از بیرون سفارش دادیم. همه در عین بی‌حوصله‌گی منتظر شام بودیم که زنگ خانه به صدا درآمد. به خیال رسیدن شام، به سمت آیفون رفتم و گفتم: «بله بفرمایید؟» آقای غلامرضایی با خانواده‌ی شش نفره‌اش یاالله‌کنان آمدند به طرف واحد ما. بی‌اختیار گفتم: «ب ب... بفرمایید!» همه شوکه شده بودیم. آخر هیچ کدام مان‌اطلاعی از آمدن مهمان نداشتیم. خانه به‌هم ریخته و حال بد مادر و بی‌حوصله‌گی من و پدر و یاسمن که فردا امتحان داشت، وضعیت را خراب‌تر کرده بود. لباس‌های نه چندان اتوکشیده، چهره‌های به‌هم ریخته، موهای پدر که حتی شانه هم نشده بود و... آقای غلامرضایی اما شاد و شنگول نشسته بود و چهار کودک شیطان خود را می‌دید و می‌خندید. این صدای خنده با شکستن

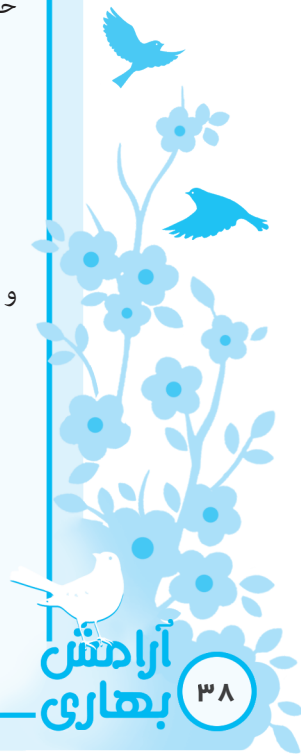


مجسمه‌ی کوچک یاسمن که در گوشه‌ی پذیرایی بود، به قهقهه تبدیل شد. مادر، پدر، یاسمن و من که آمادگی این دیدار را نداشتیم، هاج و واج مانده بودیم چه خاکی به سرمان بریزیم. صدای زنگ خانه، حمله‌ی چهار فرزند آقای غلامرضایی به سمت آیفون را به همراه داشت. به‌زور توانستم گوشی را از دست‌شان بگیرم تا پاسخ پیک موتوری که غذا را آورده بود، بدهم. غذا آوردن همانا و نشستن آقای غلامرضایی روی زمین همان؛ مهمان‌بی‌ملاحظه در برابر چشمان بُهت‌زده‌ی من، شام سه نفره را میان چهار فرزندش تقسیم کرد. بعد از شام، تازه وقت چایی شده بود. خلاصه مهمان‌های ناخوانده ساعت دوازده‌ونیم شب قصد رفتن کردند. دیگر حوصله‌ی بدرقه‌ی آن‌ها را تا در حیاط نداشتیم و این اشتباهی بود که هزینه‌اش را فردا صبح بدجور پرداختم. بچه‌ها تمام کفش‌های همسایه‌ها را از پاگردها به پایین پرت کرده بودند. صبح زود، صدای غرولند همسایه‌ها بلند بود. تبعات خودخواهی و بی‌ملاحظه‌گی آقای غلامرضایی تا یک هفته زندگی ما را مختل کرده بود.

شاید او نمی‌دانست که خداوند سبحان حقوق بندگان را مقدمه‌ی رسیدن به حقوق خود قرار داده و نخستین وظیفه‌ی انسان برای مهمانی رفتن، این است که برای حفظ حقوق برادر مؤمن، سرزده و بدون دعوت به خانه‌ی او

نرود. این دستور شرع مقدّس اسلام به منظور حمایت از میزبان و راحتی و حفظ حقوق اوست. حقوق صاحب‌خانه ایجاب می‌کند که مؤمن:

۱. با قرار قبلی به منزل مردم مهمان شود.
 ۲. از رفتاری که باعث زحمت صاحب‌خانه می‌شود، بپرهیزد.
 ۳. حقوق همسایگان صاحب‌خانه را محترم بشمارد.
 ۴. مدّت زمان مهمان شدن خود را کوتاه کند.
- با حفظ حقوق صاحب‌خانه و میزبان، هم حقوق مهمان رعایت می‌شود و هم پیوند میان مؤمنان موجبات رضای خداوند را فراهم می‌کند.





کوچه‌ی صبوری

زیر پنجره‌ی اتاق خواب، خیابان کم‌عرضی بود که بهش می‌گفتند کوچه‌ی صبوری. نهایتاً یک ماشین می‌توانست از آن عبور کند و به میدان پیروزی برسد. آن روز برای هواخوری پشت پنجره نشسته بودم و خیابان را سیر می‌کردم. یک زنجیره‌ی بی‌انتهای از ماشین دیده می‌شد که ترافیک آن خیلی هم بی‌سابقه نبود. راننده‌ی خودروهای انتهایی نمی‌توانستند ببینند که دلیل این ترافیک چیست و مُدام بوق می‌زدند. یکی از راننده‌ها عصبی شده بود و همین‌طور که از آینه، ماشین عقبی را می‌دید، به راننده‌اش بد و بی‌راه می‌گفت؛ اما گویا با حرف، کار درست نشد و دوتا راننده دست به یقه شدند. مردم برای جدا کردن این دو آمدند و البته ماشین‌های دیگر، هم چنان دست‌شان را روی بوق گذاشته بودند. هرج و مرج همه را کلافه کرده بود؛ اما هیچ‌کس اصل ماجرا را نمی‌دانست.

من که از پنجره‌ی طبقه‌ی دوّم از اوّل تا آخر ماجرا را دیده بودم، این ترافیک

و آشفتگی برایم حل شده بود. علت این آشفتگی، پاکت‌های سیب‌زمینی و پیاز پیرزنی بود که می‌خواست از خیابان عبور کند؛ اما پایش لیز می‌خورد می‌افتد وسط خیابان. راننده‌ی ماشین اول که خانم جوانی بود، توقف کرده و پیرزن را کنار خیابان کشیده بود. ماشین دوم و سوم که ماجرا را دیده بودند، صبورانه منتظر برطرف شدن ترافیک بودند؛ اما راننده‌های دیگر، بی‌خبر از همه‌جا، داد و هوار می‌کشیدند یا با بوق زدن، حرف خود را می‌زدند.

اگر کم‌صبری، پرخاشگری و بداخلاقی آن یک نفر که دست خود را روی بوق گذاشت نبود، چندین نفر این‌گونه دچار تنش عصبی نمی‌شدند. مصداقِ صبر آن دو راننده‌ی اول، حدیثی از امام علی علیه السلام بود که فرمودند: «کسی که بر مرکب صبر و بردباری سوار شد، به میدان پیروزی خواهد رسید.»^۱

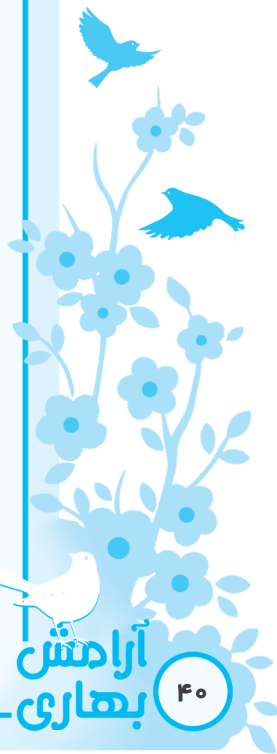
صبری خوب است؛ چراکه:

۱. «صبر در کارها همانند سر در بدن است؛ همان‌طور که وقتی سراز بدن جدا شود، بدن فاسد می‌شود، هنگامی هم که صبر از کارها جدا شود، کارها

تباه می‌شود.»^۲

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۷۹.

۲. الکافی، ج ۹، ص ۹۰.



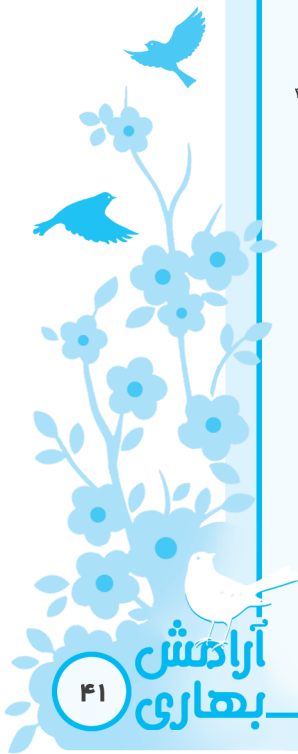
۲. «بردباری، وزیر مؤمن و صبر امیر سپاهیان اوست.»^۱
۳. «قوی‌ترین دشمن سختی‌ها، صبر و شکیبایی در برابر آن‌هاست.»^۲
۴. «کسی که صبر نداشته باشد، دین نخواهد داشت.»^۳
۵. «عاقبت صبر و شکیبایی خیر است؛ بنابراین، صبر کنید تا پیروز شوید.»^۴

۱. نهج الفصاحه، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۲۹۰۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۲.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۶.

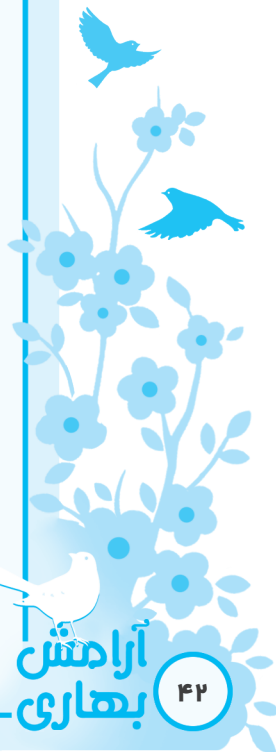


۱۲

آغاز یک فروپاشی

خیال داشتن یک مجموعه‌ی کوچک برای انجام کارهای خیر، از دوره‌ی دبیرستان در ذهن ما بود. ده نفری بودیم که بعدها هم‌دانشگاهی شدیم و دوستی‌مان ادامه‌دار شده بود.

خبریه‌ی مهرگان، پس از مدتی با هماهنگی علی، سعید، فرهاد و من شکل گرفت و گام اول را در یک بازدید از خانه سالمندان گذاشتیم. گام‌های بعدی، تهیه اقلام مصرفی برای نیازمندان و جمع‌آوری هزینه‌ی تحصیل و... بود. عملکردمان موفقیت‌آمیز بود و در همان روزهای خوب، تعدادی دیگر هم بنا به توصیه و تأیید یکی از ما، به گروه اضافه می‌شد و کامبیز یکی از آن‌ها بود. کامبیز را نمی‌شناختیم و به تأیید یکی از اعضای تازه جذب شده، اکتفا کردیم. در یکی از برنامه‌ها که با هدف جمع‌آوری هزینه‌ی درمان یک بیمار سرطانی بود، کامبیز به ما گفت که من می‌توانم نیمی از هزینه را تأمین کنم و ما با اعتماد به قول او، هدف‌گذاری‌مان را برای نیم دیگر گذاشتیم. روز عمل



آن بیمار نزدیک بود و از کامبیز خبری نبود. با او تماس گرفتیم و گفت تا فردا صبح پول را می‌رساند و صبح آن روز به عصر و آن عصر به صبح دیگر و روز دیگر رسید و خبری نشد. در معذوریت بودیم و او حتی جواب تماس‌ها را نمی‌داد. وقت عمل فرارسید و ما نتوانستیم کاری بکنیم.

دروغ کامبیز به شدت ما را عصبی کرده بود؛ اما قصد نداشتیم او را از جمع‌مان جدا کنیم. چند هفته بعد کامبیز به جلسه مشترک‌مان آمد و اتهاماتی را متوجه سعید کرد و گفت من خبر دارم که شما حق السهم از پول‌های مردم را برمی‌دارید. او دلیل و سندی رو نکرد؛ اما حس اعتماد گروه را از هم پاشید. زمزمه‌ها آغاز شده بود، مصداق حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: «دروغ‌گویی دری از درهای نفاق است.»^۱ من که از پاک‌دستی سعید اطلاع داشتم و می‌دانستم که این اتهامات بی‌پایه است، اعتراض کردم؛ اما دودستگی گروه روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد و در زمان کوتاهی مجموعه خیریه‌ی کوچک ما را که قطعاً بار کوچکی را از دوش نیازمندان جامعه برمی‌داشت، با یک دروغ و یک تهمت از هم پاشید و از میان رفت؛ مثل شخصیت کامبیز که علی‌رغم باور

۱. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ج ۱، ص ۱۱۳.

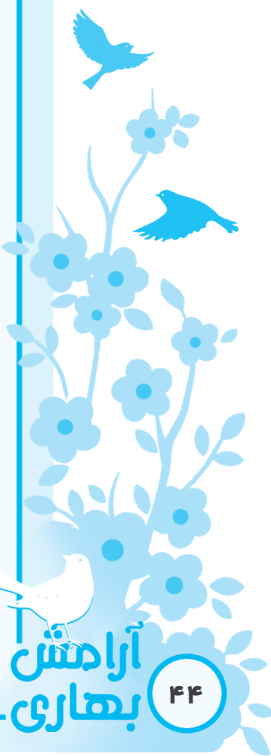
کردن ادعاهای او در یک لحظه، کسی دیگر مایل به ارتباط و دوستی با او نشد.

تجربه‌ی تلخی که چند درس بزرگ برای ما داشت:

۱. «دروغ‌گو بر لبه‌ی پرتگاه و خواری است.»^۱
۲. «شاه‌کلید هر دوستی و ارتباط، راست‌گویی است و اعتماد به فرد دروغ‌گو در هر سطحی، باعث بدبختی و گرفتاری فراوان می‌شود.»
۳. «کم‌نصیب‌ترین مردم از مردانگی، کسی است که دروغ‌گو باشد.»^۲
۴. «یک ظنّ بیجا و اتهام ساده، می‌تواند خدایی‌ترین پیوندها را از هم بگسلد. باید از آن پرهیز کرد.»

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۵، فراز ۱۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹.





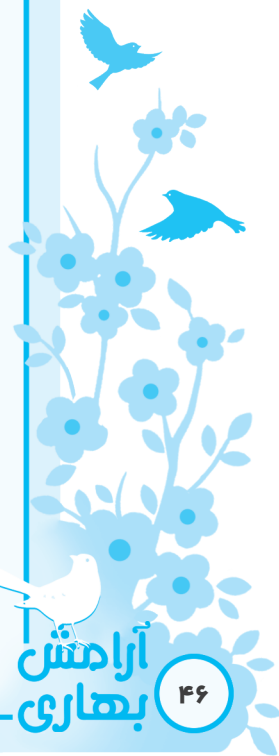
دوایات کشی در پانزده روز

چند روزی هست که به خانه‌ی جدید نقل کرده‌ایم. مستأجری است و همین نقل و انتقالات هر ساله که باید با آن ساخت. قیمت خانه‌های ویلایی، که سر به فلک می‌کشد و پدرجان ما تنها توانایی اجاره‌ی یک واحد آپارتمان را دارد. در این سال‌ها، همسایه‌های زیادی داشته‌ایم که بسیاری از آن‌ها نسبت‌شان با ما از همسایه بودن، به دوستی و روابط خانوادگی تغییر کرده است. مستأجری و تغییر خانه، با همین اتفاق هم سخت است و هم هیجان‌انگیز؛ سخت از آن جهت که از آن‌ها که به وجودشان عادت کرده‌ایم، دور می‌شویم و هیجان‌انگیز از این جهت است که چشم‌انتظار دوست و همسایه‌ی جدید می‌شویم. خانه جدید گویا برای ما یک اتفاق تازه است. همسایه‌ی واحد کناری در این چند روز، نه تنها از یک سلام خشک و خالی و پاسخ سلام ما دریغ می‌ورزد، بلکه کفش‌های یکی از کارگران ما را در همان روز اول به بهانه‌ی رفتن یک لنگه از آن‌ها به روبه‌روی درب آن‌ها، به پایین پرت می‌کند. با خودمان گفتیم که شاید

به مرور زمان اوضاع بهتر شود. پدر گفت: «شما از سلام کردن خسته نشوید؛ حتی اگر جوابی نمی‌شنوید.» در خانه‌ی ما ساعت ۱۱ شب خاموشی است. مادر و پدر کارمند هستند و من هم صبح‌ها به دانشگاه می‌روم؛ اما ساعت ۱۱ برای همین همسایه، ساعت آغاز فوتبال‌های اروپایی است، آن هم با صدای بلند و گه‌گاه فریاد پدر و پسر به بهانه‌ی گل شدن یا نشدن یک توپ. چند شب اول همین‌طور گذشت؛ اما دیگر کلافه‌کننده بود.

یک شب پدر در خانه آن‌ها را زد تا تذکر بدهد، اما چشم‌تان روز بد نبیند؛ همسایه‌جان با خشم گفت: «مستأجر اندازه‌ی دهان خود باید حرف بزند، من این‌جا صاحب‌خانه‌ام و شما اگر ناراحتید، از این‌جا بروید. تازه کجای کتاب قانون آمده که باید ساعت ۱۱ کپه مرگ‌مان را بگذاریم؟!» مانده بودیم چه کنیم، به مدیر ساختمان گفتیم و او هم گفت: «ای بابا! چرا این قدر زندگی را سخت می‌گیرید» و در آخر، آب پاکی را روی دست‌مان ریخت که کاری از دستش برنمی‌آید.

گویا باید از این خانه برویم. پدر به دنبال خانه‌ی جدید، املاکی‌ها را زیرورو می‌کرد. با خودم فکر می‌کنم که آیا همسایه بغلی می‌داند که به گفته امام علی علیه السلام: «خانه را برکتی است، برکت خانه به همسایگان خوب آن است»



و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «رعایت حرمت همسایه، همانند احترام مادر لازم است.»؟ نه نمی‌داند. کاش او می‌دانست که:

۱. همسایه در آپارتمان‌های فعلی، هم‌چون هم‌خانه‌ی انسان است و باید حقوق او را از این منظر رعایت کرد.

۲. یک سلام و جواب با همسایه، به مهرورزی بیش‌تر در روابط منجر می‌شود.

۳. همسایه‌ی جدید، یک فرصت جدید برای دوستی است، نه یک تهدید برای زندگی.

۴. درک کردن شرایط همسایه، یعنی احترام به سلیقه و آزادی او.

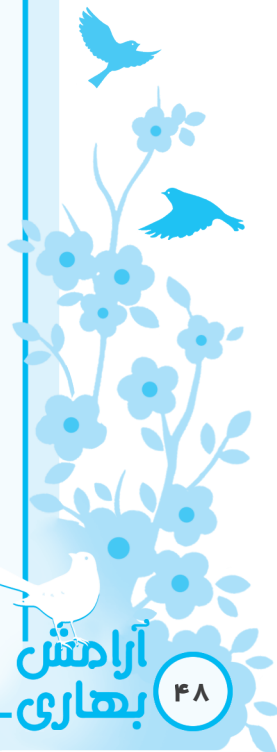
۵. مالک بودن امتیازی برای جفای به همسایه‌ای که مستأجر است، نیست و

مطابق قانون، ملک در اختیار مستأجر، از جهات بسیاری همچون ملک خود اوست.

۱۱۳ یسنا ی تنها

پراز بی‌قراری است و مُدام تذکّر می‌شنود که: «یسنا! ناخونت رو نخور. یسنا! موها تو از دهانت دربیار. یسنا...!» یسنا تک‌دختر خانواده است. این بار چندمی است که معلّم، مادرش را به مدرسه احضار می‌کند. رفتارهای یسنا در مدرسه نشان می‌دهد که او از مشکلی رنج می‌برد. حتّی زنگ ورزش را هم، با هم‌کلاسی‌هایش بازی نمی‌کند. کلاًّ دختر گوشه‌گیری است. شاید همین عدم برقراری ارتباط با هم‌کلاسی‌ها و دوری کردن از بازی با بچه‌ها باعث شده بود یسنا دختر چاق و تنبلی به نظر برسد. دیشب هم که ما مهمان خانه آن‌ها بودیم، یسنا به غیر از سلام و علیک ابتدایی، دیگر با ساره و زینب حرفی نزد و حتّی زمانی که ساره و زینب می‌خواستند با اسباب‌بازی‌های او بازی کنند، یسنا به هیچ وجه اجازه نداد به وسایل او دست بزنند.

اوضاع مالی پدر یسنا خوب بود. زمانی که من از چرای تک‌فرزندی آن‌ها پرسیدم، جواب داد: «ای بابا! ما تو همین یکیش مانده‌ایم. ما یسنا رو



درست بزرگ کنیم، خدا رو باید شکر کنیم.» من که دلایل پدر یسنا را برای تک‌فرزندی متوجّه نمی‌شدم، از او پرسیدم: «منظورتون محدودیت‌های مالی است؟» که پاسخ داد: «آره دیگه! خرج بچه خیلی بالاست.» تعجب کرده بودم؛ چراکه می‌دانستم آن‌ها برای شادو، گربه خانه‌ی شان در ماه حدود دویست هزار تومان خرج غذا و چک‌آپ ماهانه می‌کنند. در همین افکار بودم که او ادامه داد: «شادو مثل برادر یسنا است و با هم بازی می‌کنند.» برای ما که فرزند سوّم مان هم در راه بود، این حرف بی‌مبنا می‌آمد. شادو اگرچه حیوان بی‌گناهی بود، اما نمی‌توانست جای فرزند را در خانواده بگیرد و اصلاً جای او در خانه نبود. چند صبحی که از آن شب و مهمانی گذشت، یک روز از همسرم شنیدم که یسنا در مدرسه به خودش آسیب رسانده و او را به بیمارستان برده‌اند. آن‌ها مجبور شدند دخترشان را به جلسات مشاوره ببرند. مشاور هم گویا به خانواده‌ی یسنا گفته بود یسنا از تنهایی رنج می‌برد؛ امّا گویا گوش پدر یسنا به این حرف‌ها بدهکار نبود. با مرگ شادو، این گره کورتر شد.

یسنا، نمونه‌ای از تک‌فرزندهای بی‌شمار جامعه‌ی ماست و تفکر پدر او هم نمونه‌ای از دلایل این اشتباه. چنین پدران و مادرانی نمی‌دانند که:

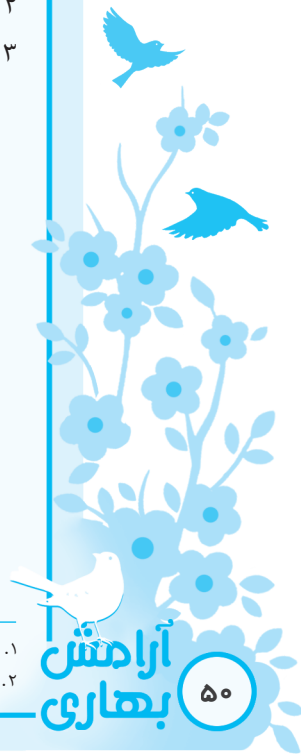
۱. «فرزند در بیان آموزه‌های دینی ما، مایه‌ی روشنی چشم و شادی قلب است.»^۱

۲. «خداوند، انسان را در زندگی به کمک فرزند یاری می‌کند.»^۲

۳. «خداوند روزی دهنده‌ی بندگان است و این جای نگرانی ندارد.»

۱. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۴۸۰، ح ۱۶۶۵.

۲. سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۱۲.



۱۵

این فروشگاه قابل اعتماد است؟

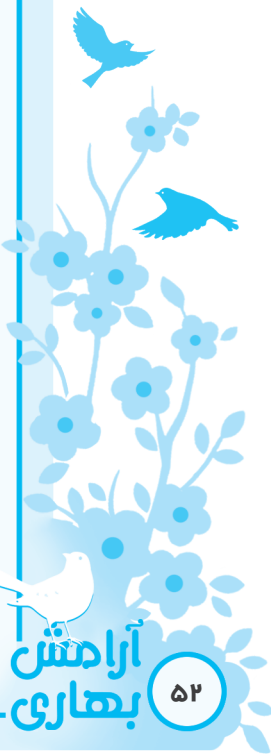
رسانه‌ها، فروشگاه‌هایی هستند که در ویتترین‌شان محصولات از جنس صدا و تصویر و متن برای ما فراهم می‌کنند. شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، در همه جای دنیا فقط به خواسته مشتریان‌شان می‌اندیشند. اما برآستی در این بازار پرمشتری، می‌توان به راحتی به هر محصول و هر رسانه‌ای اعتماد کرد؟

یک فروشگاه بزرگ را در ذهن خود مجسم کنید که انواع محصولات مورد نیاز شما را با تنوع زیاد و در شکل و بسته‌هایی زیباتر و جذاب‌تر از فروشگاه‌های دیگر و با قیمتی نازل‌تر در اختیار مشتریان‌شان قرار می‌دهد. بدون شک چنین فروشگاه‌های خیلی زود مورد اقبال مردم قرار می‌گیرد و همه شهر پشت درهای آن صف می‌کشند. آوازه این فروشگاه دهان به دهان می‌چرخد. چه بسا افرادی که بسیار دورتر از این فروشگاه زندگی می‌کنند، همه سختی‌ها را بر خود هموار کنند و خودشان را برای خرید به آنجا برسانند. این فروشگاه‌ها است که هیچ‌کس برای خرید از آن، تردید به خود راه نمی‌دهد.

حالا فرض کنید درست در یکی از بهترین روزهای این فروشگاه که همه سرگرم خرید از آن هستند، خبر برسد که چندتایی از محصولات این فروشگاه مسموم‌کننده بوده‌اند و مسئولان فروشگاه نیز که از این موضوع خبر داشته‌اند، با بی‌اعتنایی به فروش این محصولات ادامه داده‌اند. چه اتفاقی خواهد افتاد؟! فکر می‌کنید کسی هست که به خرید از این فروشگاه ادامه بدهد؟!

حتما چنین افرادی را پیدا خواهید کرد. بعضی از آنها در حالی که به خاطر استفاده از این محصولات فاسد، به شدت مسموم شده‌اند، همچنان معتقدند این بهترین فروشگاه‌هاست که به درد آنها می‌خورد! بعضی‌ها در برابر تعجب شما خواهند گفت: «درست است که برخی محصولات این فروشگاه ممکن است فاسد و مخرب باشند و مسئولان فروشگاه و تولیدکنندگان این محصولات ککشان هم نگردد که مصرف‌کننده‌ها مسموم شوند، اما دلیل نمی‌شود که لحظه‌های جذاب خرید از این فروشگاه را از دست بدهیم. ما خودمان امتحان می‌کنیم و محصولات مضر را نمی‌خریم.»

این جواب‌ها از طرف کسانی که همچنان به خرید از فروشگاه‌های مشکوک ادامه می‌دهند، برای شما غیرقابل قبول و احتمالا مضحک است، اما باور کنید، چنین چیزی دور از واقعیت نیست. البته ممکن است در مورد فروشگاه‌ها کمتر



چنین اتفاقی بیفتد و اصلاً فروشنده‌ای به این جسارت و پُرویی که همچنان به فروش محصولات فاسد ادامه بدهد، وجود نداشته باشد. اما شبیه آن فراوان است و مشتریان خوش‌باور و مسموم، فراوان‌تر! کافی است به رسانه‌هایی که مشغول تولید و پخش محصولات فرهنگی مثل فیلم و سریال و نمایش (شو) های گوناگون‌اند، نگاهی بیندازید. در بین آنها فروشگاه‌ها و محصولاتی وجود دارد که نه اشتباها، بلکه عمداً و با اهداف خاص فرهنگی، خوراک آلوده به مخاطبان خود تحویل می‌دهند و مخاطبان خوش‌باور با همان استدلال‌های عجیبی که گفته شد، این خوراک را نوش جان می‌کنند.

پس همه می‌دانیم که:

- چیزی که باعث شد بعضی از مشتریان به خرید از فروشگاه‌های بدنام و مشکوک ادامه دهند، این بود که فکر می‌کردند آنها استثنا هستند و می‌توانند به راحتی محصول ناسالم را شناسایی کنند، اما واقعیت این است که آنان باز هم گرفتار مسمومیت شدند.

- برای آنکه هیچ‌کس از محصولات فروشگاه‌های نامطمئن استفاده نکند، باید دلبستگی و کشش افراد را نسبت به این مراکز آسیب‌زا کنترل کرد.

- عادت کردن به ماهواره، دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد. دلایلی

مانند: من حواسم جمع است و به خودم اطمینان دارم، من فقط از خوراکی‌های خوب و پرفایده ماهواره استفاده می‌کنم، آخر برنامه‌های تلویزیون خودمان جذابیت ندارد، یک ساعت نشاط با ماهواره به من انرژی می‌دهد تا کار روزانه‌ام را به خوبی انجام دهم، مراقبم تا فرزندانم از ماهواره آسیب نبینند و...

- می‌توان با یک حساب ساده، هزینه‌های استفاده از این رسانه را بررسی کرد. هزینه وقت و عمری که طلا است، درگیر کردن ذهن و دل فرزندان، درگیر کردن ذهن و دل خود و همسر و...

- امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «عجب دارم از کسی که به غذای جسم خود می‌اندیشد؛ اما به غذای روح خود نمی‌اندیشد، خوراک ناراحت‌کننده از شکم دور می‌دارد؛ اما قلب خود را با مطالب هلاکت‌زا، آکنده می‌کند»^۱.

۱. سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۰۱.





خواب و بیداری!

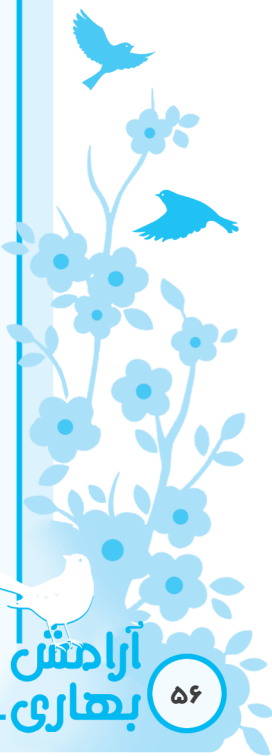
پسر بچه لابه‌لای جمعیت در پارک می‌دود. ریزجته است و تروفرز. شاید ۴ یا ۵ ساله. با دوستش از اول پارک شرط گذاشته‌اند هر که زودتر به تاب برسد، اول سوار شود. آخرهای مسیر است و پسر بچه جلوتر از دوستش با اشتیاق چشم دوخته به تابی که قرار است اول به او سواری دهد. دوستش به سختی و نفس‌زنان نزدیک می‌شود، شیطنت می‌کند و پشت‌پایی به پسر بچه می‌زند؛ پسر تعادلش را از دست می‌دهد، به زمین می‌خورد و با بغض دوستش را می‌بیند که خنده‌کنان سوار تاب شده است. دلم می‌سوزد، سمتش می‌روم، از زمین بلندش می‌کنم و گوشه‌ی چشم ترشده‌اش را پاک می‌کنم. نگاهم می‌کند و با دست به دوستش اشاره می‌کند: «عمو! اون نداشت اول شم، نداشت به تاب برسم.»

هر انسانی در زندگی برای خود «تاب» یا «تاب‌هایی» دارد که مشتاقانه می‌خواهد به آن‌ها برسد. در فکر پسر بچه، دوستش موجود بدی است

که نگذاشت او با آن همه تلاشی که کرده بود، به «هدفش» برسد و از «تاب» سواری اش کیف کند.

کسی که عمداً نمی‌گذارد انسان به «تاب» خود برسد، همان دشمن «من» و «تاب» است. «دشمن» چنین تعریفی دارد؛ موجود بدی که از روی عمد، ضرری به دیگری برساند. آدم بدطینت، بدنفس و بددل، مغرض، ضد و معارض. ممکن است «تاب» های کسی در زندگی، کسب معرفت و مقامات معنوی، سیر و سلوک عرفانی یا پیشرفت در زندگی شخصی، کسب مدارج علمی بالاتر، رزق حلال بیشتر یا در یک نگاه جمعی، افرادی بخواهند ملت و مملکت پیشرفته‌تر و آبادتری داشته باشند یا استقلال سرلوحه‌ی اهداف‌شان باشد؛ در این صورت، باید محکم و مصمم در مقابل هر نیروی بددل و معارض ایستاد و برای رسیدن به هدف خود کوشید.

دشمن ممکن است درونی باشد یا بیرونی، علیه یک فرد باشد یا یک ملت! دشمن یک ملت، هر فرد و نظامی است که نخواهد آن ملت و مملکت به استقلال و پیروزی و آبادانی بیشتر برسد؛ مثلاً نظام‌های سلطه‌گر و حاکمی که مانع استقلال و آزادی بسیاری از ملت‌ها و کشورها هستند و سرمایه‌ی آن‌ها را به استثمار می‌کشند، دشمن درجه‌ی یک آن کشورها به حساب می‌آیند؛ البته



همان قدر که یک قدرت بیرونی ممکن است برای یک ملت دشمنی کند، از دشمن درونی یک ملت که مانع پیشرفت آن‌ها هستند، نباید غافل باشیم. طبق فرموده‌ی رهبر معظم انقلاب: «اگر ملتی مردمش تنبل باشند، ناامید باشند، اعتماد به نفس نداشته باشند، با هم دیگر پیوند نداشته باشند، به هم دیگر بدبین باشند، از آینده ناامید باشند، چنین ملتی پیش نخواهد رفت، این‌ها دشمن درونی یک ملت‌اند.»^۱

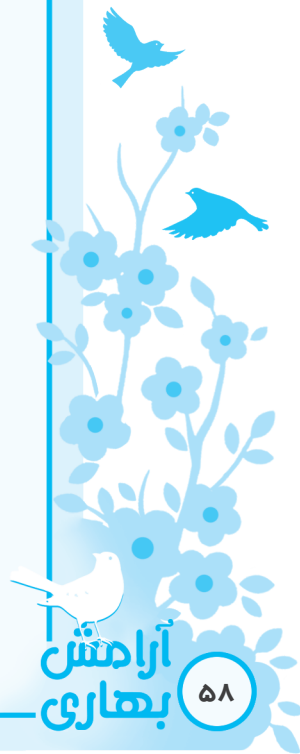
اما اولین دشمن برای یک فرد، ممکن است خود او باشد. به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام: «دشمن‌ترین دشمنان، نفس تو است که در کنار تو است.»^۲ حکیم فردوسی، شاعر بزرگ ایران زمین، این موضوع را چنین به نظم درآورده است:

دلت گر به راه خطا مایل است
تو را دشمن اندر جهان خود دل است
در گام اول، برای این‌که دشمن خود نباشیم و راه را برای پیشرفت و تعالی خود نبندیم، این عادت‌ها را از خود دور کنیم:

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در حرم مطهر رضوی؛ ۱۳۸۶/۰۱/۰۱.

۲. غررالحکم، ح ۹۹۵۷.

- توقع رضایت همیشگی از زندگی و پیرامون خود نداشته باشیم.
- در بررسی خطاهای فردی دیگران وسواس نداشته باشیم.
- سبک زندگی ماشینی و بدون تلاش نداشته باشیم.
- در برابر ریسک‌پذیری در شرایط مختلف زندگی، مقاومت نداشته باشیم.
- انتظار زیادی از دیگران نداشته باشیم.





فاطمه شبیه فاطمه

سال هاست این جا زندگی می‌کنیم. از حدود پنج سالگی من تا الان که ۳۵ ساله هستم می‌شود سی سال. وقتی فکر می‌کنم، می‌بینم که در طول این سال‌ها، هیچ‌گاه نخواستهم شبیه کسی باشم.

کوچک که بودم، اگر کسی می‌گفت فاطمه شبیه خاله یا عمه یا فلان بازیگر است، پدرم می‌گفت: «فاطمه فقط شبیه فاطمه است.» منظور او از فاطمه‌ی دوّم، خود من بودم؛ اما این جمله ایهام هم داشت و آن هم علاقه‌مندی پدرم به شباهت هر زن با حضرت فاطمه علیها السلام بود. او همواره به من می‌گفت: «در دنیای امروز، هم‌تراز یک زن در همه‌ی ادیان، با دختر پیامبر اسلام تعریف می‌شود.» خلاصه! نوع درس خواندن و حضور در اجتماع و شیوه‌ی صحبت کردن و تمام افعال و کردار من، می‌بایست شبیه خودم باشد. انتخاب هم با خودم بود، و اعتماد به نفسی که از پدر دریافت می‌کردم، من را از تقلید در این زمینه‌ها باز می‌داشت. در این میان، داستان حجاب هم همین‌گونه بود و من در محجّبه بودن یا نبودن هم شبیه هیچ‌کس نبودم.

به روایت امام علی علیه السلام: «پیوسته امت مسلمان به راه خیر قدم می‌نهند، تا زمانی که از فرهنگ و آداب و رسوم (مانند پوشیدن لباس و غذا خوردن) از کافران تقلید نکنند.»^۱ در مدرسه و تا نه سالگی که سن تکلیف بود، پوشش معمول را داشتم و به مرور بعد از جشن تکلیف، به روسری عادت کردم. معلم مدرسه در ابتدا مخالف بود، اما من و مادرم تمام تلاش‌مان را می‌کردیم تا روسری و پوشش برای معلم و هم‌کلاسی‌ها ایجاد حساسیت نکند. با محجبه شدن، ارتباطم را با دیگران بیش‌تر کردم تا بتوانم قدرت پذیرفته شدن فاطمه را بالا ببرم و این‌گونه هم شد. خدای فاطمه باعث شد تا حجاب هم مثل نماز، عامل ارتباط بیش‌تر با جامعه‌ی اطرافم شود. این روند با افزایش سن و نیاز به حضور اجتماعی بیش‌تر، سخت‌تر می‌شد؛ اما من هم به همین ترتیب تلاشم را برای فاطمه ماندن افزایش می‌دادم. در دبیرستان، دانشگاه، باشگاه، کنفرانس و کتاب‌خانه، من سفیر فاطمه بودم. سخت می‌گذشت؛ اما این‌ها موانعی برای محجبه ماندن من نبودند. حجاب برای من تنها پوشش مو نبود. حجاب مسیری بود برای عفاف و من روی تمام افعال و کردارم حجاب انداخته بودم. من تلاشی برای دیده شدن

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

نمی‌کردم. نه با نوع پوششم و نه با نوع حرف زدن یا خندیدن و

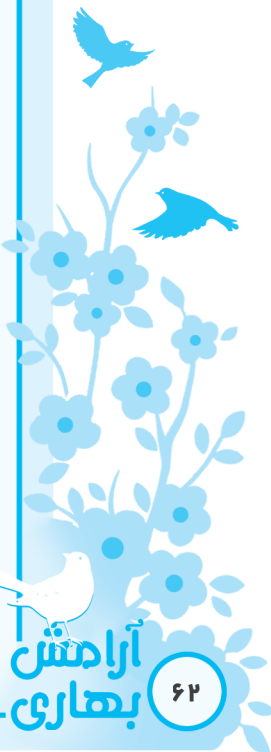
یکی از اساتید دانشگاهم که مصری بود، سال‌ها بعد در پایان دوره دکتری به من گفت: «آنچه زندگی محبّه‌ها را در دنیای جدید سخت‌تر می‌کند، دو عامل است؛ یکی عدم تطابق حجاب با عفت زن در سایر افعال زن مسلمان و دیگری حجاب را مساوی محدودیت اجتماعی گرفتن است. حالا که ازدواج کرده‌ام و محبّه در دانشگاه تورنتو به درجه استادی رسیده‌ام، اگر بخواهم برای حجاب در عصر جدید حرفی بزنم، می‌نویسم:

۱. حجابی که زن و حتی مرد را به عفاف نرساند، تنها یک پوشش است و پوشش به تنهایی برای مؤمن آثار حجاب را به همراه نخواهد داشت.
۲. برای رسیدن به موفقیت‌های اجتماعی، حجاب برای زن میان‌بر است و او را از حواشی غریزی و مصرف‌گرایی برکنار می‌دارد.
۳. زن مؤمن مسلمان در دامان حضور در جامعه‌ی خود، مرد را پرورش می‌دهد و حجاب بزرگ‌ترین خدمت یک زن به برادران مسلمان خود در جلوگیری از فساد و گناه است و موجب ارتقای اخلاق و امنیت در جامعه می‌شود.
۴. محبّه بودن یعنی شبیه هیچ‌کس نبودن و چه عامل غرورافزایی است برای یک زن که شبیه هیچ‌کس جز خودش نباشد.



از زاویه‌ای دیگر

مدتی پیش، نزدیک ظهر از جلوی یکی از مساجد شهر عبور می‌کردم که صدای اذان بلند شد. تصمیم گرفتم در همان مسجد نمازم را بخوانم. مقدمات نماز را به سرعت فراهم کردم که به ثواب کامل نماز جماعت برسم و خوش‌بختانه به تکبیره الاحرام امام جماعت هم رسیدم؛ اما با کمال تعجب متوجه شدم عده‌ای که ظاهراً اهل همان مسجد بودند، در انتهای شبستان ایستاده بودند به حرف زدن و هیچ عجله‌ای هم برای رسیدن به نماز جماعت نداشتند. سعی کردم به مهمه‌ی آزاردهنده‌ی آن‌ها توجهی نکنم و حواسم را به کار خودم بپردازم؛ اما وقتی حمد و سوره تمام شد و امام به رکوع رفت، ناگهان سرو و صدای‌شان به هوا بلند شد! دوان دوان و درحالی‌که یاالله که یاالله می‌گفتند، خودشان را به صف نماز رساندند و باعجله نمازشان را بستند. باورم نمی‌شد همان کسانی که بی‌اعتنا به شروع نماز، گرم حرف بودند، این‌قدر رسیدن به ثواب نماز برای‌شان مهم شده باشد! عجیب‌تر این‌که این رفتار و شبیه آن کاملاً معمول شده است و کم‌تر



کسی را پیدا می‌کنید که از این دویدن‌ها و «یاالله» گفتن‌ها شکایتی داشته باشد و به هم خوردنِ حضور قلب سایر نمازگزاران را مهم بشمارد. عجیب نیست؟! اجازه بدهید از زاویه دیگری به این موضوع نگاه کنیم. شاید شما هم افرادی را بشناسید که تازه به اسلام مشرف شده و اعتقادات نادرست خود را کنار گذاشته‌اند؛ حتی اگر از نزدیک نشناسید، حتماً خبرهایی در این باره به گوش شما خورده است. من وقتی به این موضوع فکر می‌کنم، اولین چیزی که برایم سؤال برانگیز می‌شود، حس و حال آن‌ها در نماز است. مطمئنم که نماز چنین افرادی با نماز خیلی از مسلمان‌ها، که همیشه مسلمان بوده‌اند، متفاوت است! مطمئنم که آن‌ها قدر این عبادت را بیش‌تر از برخی مسلمانان می‌دانند. حالا تصور کنید کسی که مدت‌ها درباره‌ی اسلام تحقیق کرده و شنیده بوده مسلمان‌ها هر روز چند بار با خدا حرف می‌زنند و مراسم باشکوهی به نام نماز جماعت دارند که به صورت هماهنگ عبادت‌شان را به‌جا می‌آورند، وقتی با نمازخواندن برخی از مسلمانان روبه‌رو می‌شود، چه حالی پیدا می‌کند!

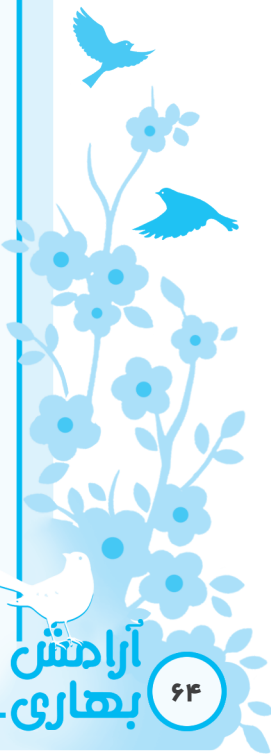
البته چنین آدمی حتماً به این راحتی از تصمیمش پشیمان نخواهد شد؛ اما یقیناً این مسئله، ما را بسیار شرمنده خواهد کرد. باید خیلی جدی از خودمان بپرسیم: این نمازی که ما می‌خوانیم، واقعاً اسمش نماز است؟ یعنی همین

چند رکعت دست و پا شکسته که در طول آن به همه جا سفر می‌کنیم و هرچه گمشده داریم پیدا می‌کنیم، همان چیزی است که گفته‌اند «ستون دین» و «وسیله‌ی اوج گرفتن و بالارفتن مؤمن» است؟ گاه آن قدر بی‌حالی و بی‌حواسی هنگام نماز برای مان عاَدی شده است که اگر کسی را پیدا کنیم که موقع نماز خواندن، واقعاً نماز می‌خواند، تعجب می‌کنیم. واقعاً چرا تعجب می‌کنیم؟ نماز، سرمایه‌ی بزرگی است و نمی‌توان انکار کرد که اغلب ما در حال هدر دادن این سرمایه‌ایم؛ سرمایه‌ای که از قضا، شدیداً و لحظه‌به‌لحظه به آن احتیاج داریم و هیچ جایگزینی هم برایش وجود ندارد. قدر این سرمایه را کسانی که خسارت محرومیت از آن را تجربه کرده‌اند و سود نماز کامل و باکیفیت را چشیده‌اند، بهتر می‌دانند!

چند نکته:

- به یک‌دیگر سفارش کنیم که حواس مان به نماز خودمان و دیگران باشد و اجازه ندهیم چیزی حواس ما و دیگران را هنگام نماز پرت کند.

- با آرامش به نماز بایستیم و وقتی به نماز می‌ایستیم، اجازه ندهیم لذت و زیبایی نماز با افکار پراکنده و بی‌نتیجه جایگزین شود. شاید بهتر باشد گاه از چشم کسی که تازه با نماز و ارزش این عبادت آشنا شده است به آن نگاه کنیم!



۱۹ داستان آب

در آن اداره سرباز بودم. به قول معروف امریّه گرفته بودم. ساعت کار هر روز هفت و نیم بود تا دوی بعد از ظهر و به دلیل موقعیت سرباز بودن، من اولین نفر بودم که وارد اداره می‌شدم.

آقای کریمی -مستخدم اداره- حدود پنجاه سال داشت. او آدم خوش اخلاقی به حساب نمی‌آمد. وظایفش را با وسواس خاصی انجام می‌داد و به صحت عملکردش ایمان داشت؛ همین هم باعث می‌شد انتقاد از او بسیار سخت باشد. در همان روزهای اول، متوجه شدم که او طبق عادت هر روز صبح، حیاط اداره را با آب می‌شوید و شاید ۱۰۰ تا ۲۰۰ لیتر را این‌گونه هدر می‌دهد. در طول سال‌های خشک‌سالی، چنین اتلاف آبی غیرقابل تحمل بود و گفتن چنین انتقادی به آقای کریمی به دلیل حساسیت‌هایش، بسیار سخت می‌نمود.

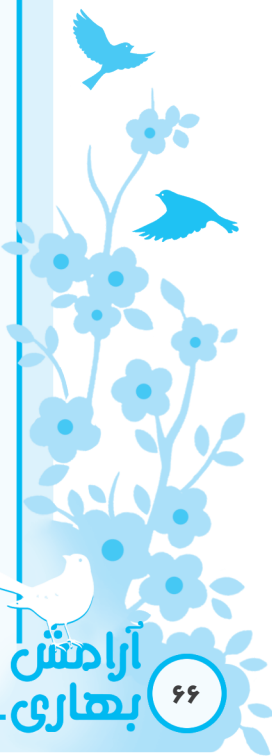
بارها در همان روزها از زبان مسئولین اداره می‌شنیدم که از پاکیزگی او راضی هستند و عملاً چنین تأییداتی به گوش آقای کریمی می‌رسید و پذیرش انتقاد را

برای او سخت‌تر می‌کرد. حفظ ذخایر آبی، «معروفی» بود که با «منکر» هدر دادن آب نمی‌ساخت. من هم سرباز بودم و شرایط امر به معروف و نهی از منکر، آن هم از آقای کریمی را نداشتم. با این حال دل را به دریا زدم و با دکتر ستّاری - رییس اداره - در یک برخورد ناگهانی در آسانسور این موضوع را مطرح کردم. دکتر از من راه حل خواست و من جسورانه راه حلّم را دادم.

صبح روز بعد، کمی زودتر از آقای کریمی به اداره آمدم و با دو سه لیتر آب به همراه جارو و تی به جان حیاط اداره افتادم و از این کار با تلفن همراهم فیلم گرفتم.

آقای کریمی به اداره آمد. با دیدن حیاط تمیز، جا خورد و از من پرسید: «چه کسی حیاط را تمیز کرده؟» گفتم: «دکتر بهتر می‌داند!» به دفتر دکتر رفت و بعد از چند دقیقه، دکتر با من تماس گرفت و من را احضار کرد. دکتر ستّاری یک مستند چند دقیقه‌ای از خشک‌سالی و کمبود آب، به همراه فیلم شستن حیاط از طریق گوشی را روی مانیتور پخش کرد. کریمی که ساکت بود، برخاست و روی ما را بوسید و گفت: «من نمی‌دانستم که آب چقدر با ارزش است و چگونه می‌توانستم حیاط را با دو لیتر آب بشویم. ممنون که آگاهم کردید!»

- امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا



در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون نمی است در برابر دریای پهناور.»^۱
- امر به معروف با شرایط زیر، می تواند همین حس را برای هر دغدغه مندی
در جامعه داشته باشد:

۱. آنچه قصد داریم آن را به عنوان معروف، توصیه یا پیشنهاد کنیم (کنترل
مصرف آ۲) بایست به طور کامل بشناسیم. در مواردی که شناخت مان از امری
کامل نیست، امر به معروف برای ما جایز نیست.

۲. اگر کسی که امر به معروف می کند بداند این کارش تأثیری بر مخاطب
ندارد، امر به معروف برایش واجب نیست؛ چراکه عملی بی فایده است.

۳. تنها زمانی باید امر به معروف و نهی از منکر کرد که شخص مخاطب بر
عمل اشتباه خود اصرار داشته باشد (مثل اصرار هر روزه آقای کریمی).

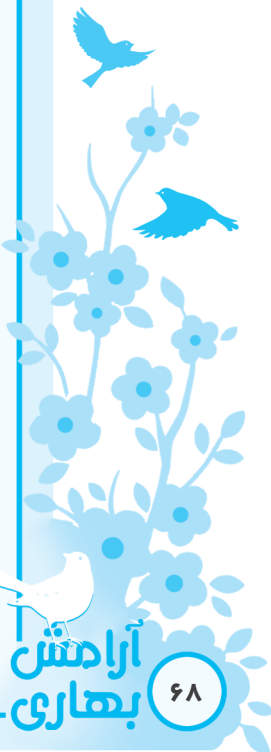
۴. ادبیات و رفتار کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، باید
مناسب و با رعایت کرامت انسانی باشد؛ زیرا رفتاری غیر از این، خودش یک
منکر است که انجامش درست نیست.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۲۴.

۲۰

طلایی از جنس روزه

آن سال مسابقات قهرمانی در کوهی جنوبی بود. تیم ما با تمام قهرمانانش در آن مسابقات شرکت داشت. با آن مربی کوهی و آن بازیکنان، گرفتن سگویی نخست چندان دور از دسترس نبود؛ اما به گمان سرپرست تیم، یک مانع بزرگ امکان داشت ورزشکاران را ضعیف کند و آن تقارن ماه رمضان با زمان برگزاری مسابقات بود. کیانوش، قهرمان دو دوره‌ی گذشته‌ی مسابقات، حاضر نبود تحت هیچ عنوان بدون روزه روی تشک تاتمی (تشک کاراته) حاضر شود و با توجه به این‌که او اولین رزمی‌کاری بود که روی تشک می‌رفت، شکستش می‌توانست روحیه‌ی تمام تیم را تحت تأثیر قرار بدهد. چند روز پیش از حرکت تیم، مربی کوهی با کیانوش وارد مذاکره شد تا با او برای عدم روزه‌داری به توافق برسد؛ اما کیانوش خیلی محکم گفته بود که رضایت خدا از آن جام برایش اهمیت بیشتری دارد و همین اعتقاد هم باعث می‌شود تا او بتواند رقیبان خود را شکست دهد. او به مربی قول داد این کار را بکند.



تیم به سئول رسید و تغییر ساعت خواب و تغذیه‌ی ناسازگار کره‌ای‌ها، چهره‌ی بچه‌ها را درهم و بی‌حال کرده بود، مخصوصاً کیانوش که روزه‌اش را افطار نکرده بود. صبح روز مسابقه، کیانوش سعی می‌کرد خود را خندان نشان دهد و تیم را نگران نکند؛ اما چهره‌اش به زردی می‌زد. فاصله‌ی هتل تا سالن مسابقات را با ذکر گفتن کوتاه کرد. در سالن آن‌قدر چهره‌اش بی‌حال بود که مربی‌های تیم‌های دیگر، می‌خندیدند. اولین مبارزه و در همان دقایق ابتدایی بدنش خالی کرد و شش امتیاز عقب افتاد؛ اما تماشاگران به شدت تشویقش می‌کردند، دو امتیاز بعدی کار را سخت‌تر کرد، تماشاگران دیگر سکوت کرده بودند و صدای نفس‌های کیانوش می‌آمد. در همین لحظات پُراز یأس و اضطراب که کیانوش نای بلند شدن نداشت، ناگهان مربی کره‌ای با صدای فارسی نصفه و نیمه گفت: «کیانوش! خدا با تو است.» کیانوش دستش را روی زمین گذاشت و تلاش کرد که برخیزد. همه اعضای تیم با هم یاعلی گفتند. کیانوش جان تازه‌ای گرفت و به طرف حریف حمله‌ور شد. او حریفش را با اختلاف کمی شکست داد. شکست حریف ما را یاد جمله‌ای از امام صادق علیه السلام انداخت که فرمود:

«همانا خداوند تبارک و تعالی باغیرت است و مردان غیور را دوست دارد.»^۱
مبارزه که تمام شد، مربی‌ها کنار زمین به دستش آب دادند و او از آن
نوشید. عصر که شد، به بازی نهایی رسید؛ اما در آن جا به حریف میزبان باخت
و مدال نقره گرفت. مراسم اهدای مدال بعد از افطار بود. سر میز افطاری که
سرپرست تیم برایش در سالن ترتیب داده بود، گفت: «روزه‌ی امروز به طلا
می‌آرزید.»

چند ماه بعد، دوپینگ ورزشکار کره‌ای اثبات شد و کیانوش بار دیگر قهرمان
جهان گردید؛ طلایی به طعم غیرت، طلایی از جنس روزه.

چند نکته:

- «غیرت مؤمن به خاطر خداوند سبحان است.»^۲

- «غیرت قسمتی از ایمان است.»^۳

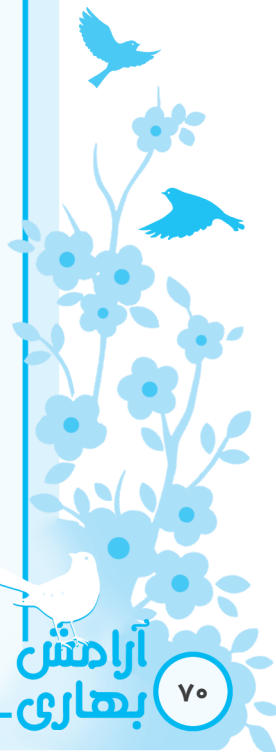
- «غیرت، میوه‌ی شجاعت است.»^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵.

۲. غررالحکم، ح ۶۳۹۵.

۳. نهج الفصاحه، ص ۵۸۷، ح ۲۰۴۵.

۴. غررالحکم، ح ۴۶۲۰.



۲۱

سخت و آسان

بعد از دو ماه، از پادگان ۰۵ کرمان به خانه بازمی‌گشتم. در تمام طول مسیر، بُغض گلویم را گرفته بود. باورم نمی‌شد که بعد از آن آموزشی وحشتناک، محلّ خدمتم هم در همان پادگان بیفتیم. با خودم عهد کرده بودم به کرمان برنگردم. کارت پایان خدمت را هم بی‌خیال شده بودم.

از سرِ کوچه‌ی اصلی متوجّه شدم بلندگوی شیپوری مسجد محل با صدای خشداری قرائت قرآن عبدالباسط را پخش می‌کند. همان قرائت معروف سوره‌ی حمد. یقین داشتم که کسی در محل از دنیا رفته که مراسم ختمش در مسجد برقرار شده است و قرآن پخش می‌شود. گویا صدای قرآن، با احتمال برگزاری یک مراسم ختم در من شرطی شده بود. این بدترین احساس ممکن در لحظاتی بود که به شدّت احساس ضعف می‌کردم. اصلاً احساس نشاط و امید به زندگی نداشتم؛ صدای عبدالباسط، همین رمق باقی‌مانده را هم گرفته بود؛ اما جز خانه، جایی نداشتم که بروم. برای مش‌قاسم، پیرمرد محل، خدا بیامری

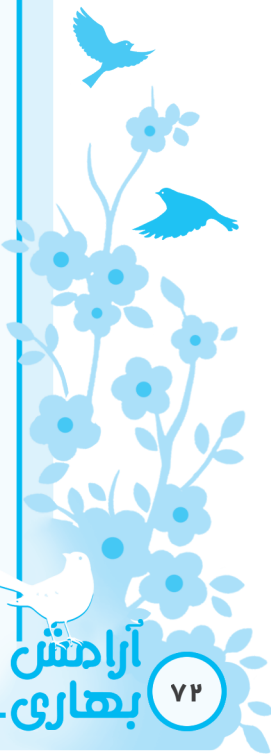
فرستادم و از کنار مسجد گذشتم و به خانه رسیدم. زنگ را زدم. مادرم بود. با کَلّی سلام و صلوات، درِ خانه را برایم باز کرد.

صبر نداشتم. می‌خواستم تکلیفم را روشن کنم، بعد از آمدن پدر، از قصدم برای فرار از خدمت گفتم. مادرم گریه کرد؛ اما پدرم سکوت کرد. سکوت پدر در آن روزها حالم را خوب نمی‌کرد. فکر نرفتن به کرمان هم به قدر رفتنش آزاردهنده بود. دو روز به پایان مرخصی مانده بود و من سرگردان میان رفتن و نرفتن، باز به سراغ پدر رفتم و گفتم: «پدر! چه کنم؟!» پدر گفت: «چند روزه‌ی آموزشی خیلی سخت بود؟!»

گفتم: «خیلی!» و برایش از سختی‌های آن دوران گفتم.

آخرش گفت: سختی‌هایی را که کشیدی می‌فهمم؛ اما تو از آینده خبر نداری؛ ولی خدا از آینده‌ی تو خبر دارد، پس به قول خدا اعتماد کن! خدا با این آیه‌ی قرآن بهترین امیدها را به ما هدیه می‌دهد: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛ بعد از هر سختی، آسانی است.»

سه سال از آن روزها گذشته است و من تجربیات خوبی از پادگان ۰۵ کرمان



با خود به خانه آورده‌ام. قرآن تفسیر امید و زندگی بود و وعده‌ی خدا مثل همیشه تحقق‌پذیر. به روایت پیامبر اکرم ﷺ: «بر شما باد (تمسک) به قرآن؛ چون قرآن، شفای سودمند و داروی پربرکت است و نگرهبان کسی است که به آن چنگ می‌زند و نجات‌بخش کسی است که از آن پیروی کند»^۱.

چند سخن از پیامبر ﷺ و ائمه‌ی اطهار، درباره قرآن:
۱. «قرآن بخوان! خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود، از بدی‌ها و آفات

آن کاسته می‌شود.»^۲

۲. «قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار و مفیدترین قصه‌هاست.»^۳

۳. «هنگامی که به آیه‌ای که یاد بهشت است رسیدی، از خدا بهشت

بطلب.»^۴

۱. جامع‌الآخبار والآثار، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. جامع‌الآخبار والآثار، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. جامع‌الآخبار والآثار، ج ۱، ص ۲۱۱.

۴. بحارالأنوار، ج ۹۲، ص ۲۱۶.

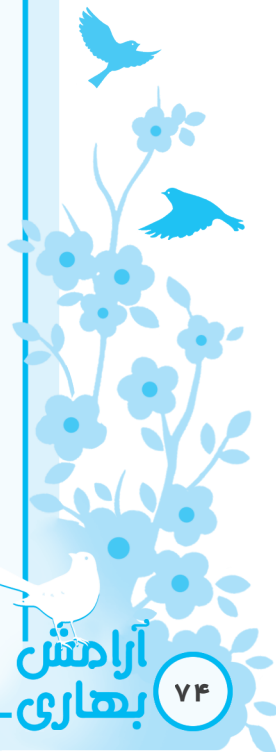
۲۲

آفتاب امید

سر ظهر بود و آفتاب تا وسط دفتر می‌تابید. مرد، گوشی تلفن همراهش را با عصبانیت روی میز پرتاب کرد. زیر لب غُرغر می‌کرد که: «ای بابا، خب یه کم صبور باش! مرد ناحسابی! تو که از اعتبار کارخونه با خبری، این سر تا اون سر بازار تجریش، رو سر حاج نصرت قسم می‌خورند.»

مخاطب آن سوی خط صحبت‌هایی کرده بود که پسر حاج نصرت برافروخته شده بود و صورت سفید او مانند لبو سرخ شده بود. زنگ حضور منشی را زد و به او گفت: «یک پارچ آب بیار برام خانوم شهیدی.»

لیوان آبی ریخت و یک نفس سرکشید. حرکت آب سرد را در بدن خود تا رسیدن به معده حس کرد. سرش به شدت درد می‌کرد. وضعیت مالی شرکت به هم ریخته بود و امیدش برای سامان دادن به این وضعیت، هر روز کم‌تر می‌شد. بعد از فوت پدرش، این اولین بار بود که شرکت در آستانه‌ی ورشکستگی قرار داشت. با خودش فکر می‌کرد که چقدر جای پدر این روزها خالی است.



روی همان صدلی به حاج‌نصرت فکر می‌کرد. پدرش یک معتقد واقعی بود. اهل وقف و خمس و دست‌گیری آدم‌های ضعیف بود؛ چراکه خودش از پادویی آغاز کرده بود و یک بازاریِ مسلمان زیر پر و بالش را گرفته بود و به این‌جا رسانده بود.

عکس روبه‌روی میزش، خیره به او نگاه می‌کرد. او هم چند دقیقه‌ای به عکس خیره شد. «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛^۱ ای پیامبر! بگو در مقابل تبلیغ رسالت، مزدی از شما نمی‌خواهم، به‌جز دوست داشتن نزدیکانم.» از نگاه عکس شرم کرد. با تصمیمات اشتباه خود، داشت دسترنج سال‌ها زحمت حاج‌نصرت را بر باد می‌داد. به یاد پدرش افتاد که همیشه می‌گفت: «این کارخانه را با زحمت زیاد و به برکت تو سَلِّ به امامزاده صالح بن موسی الکاظم علیه السلام به این‌جا رسانده‌ام.»

صدای اذان می‌آمد: «حی علی خیر العمل». با سرعت کتکش را برداشت و به سمت صحن امامزاده رفت ...

آری! خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آفتاب امید هستند و برکات پیدا و پنهان آن‌ها در

۱. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

زندگی همه‌ی ما جاری است. برخی از برکات تکریم ائمه اطهار علیهم‌السلام و فرزندان آنان عبارتند از:

- **حشر با اهل بیت علیهم‌السلام در روز قیامت:** امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «هرکس ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ما خواهد بود و اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را با آن محشور خواهد کرد.»

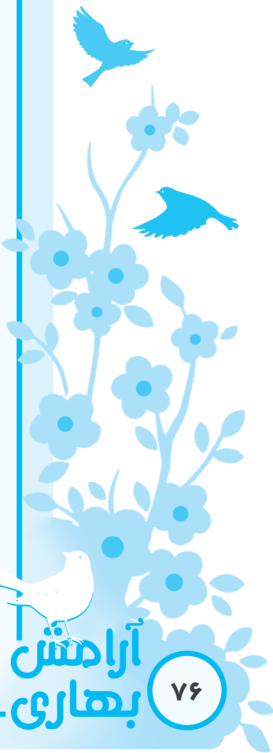
- **کمک کردن در سخت‌ترین لحظات:** امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «دوستی و محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام در سه جای مهم و سرنوشت‌ساز برای تو سود خواهد داشت:

۱. هنگام نازل شدن فرشته مرگ؛ ۲. زمانی که در قبر مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیری؛ ۳. زمانی که در روز قیامت در مقابل پروردگار ایستاده باشی.»^۱

- **قبولی کارهای نیک:** امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «هرکس ما اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشته باشد، ایمان او مفید بوده و اعمالش مورد قبول قرار خواهد گرفت؛ اما اگر کسی محبت ما اهل بیت علیهم‌السلام را در دل نداشته باشد، از ایمان خویش بی‌بهره بوده و کارهای نیک و اعمال دینی او مقبول نخواهد بود، گرچه روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به عبادت پردازد.»^۲

۱. بصائرالدرجات، ص ۴۶۱.

۲. همان، ص ۳۶۴.



۳۳

من، ما

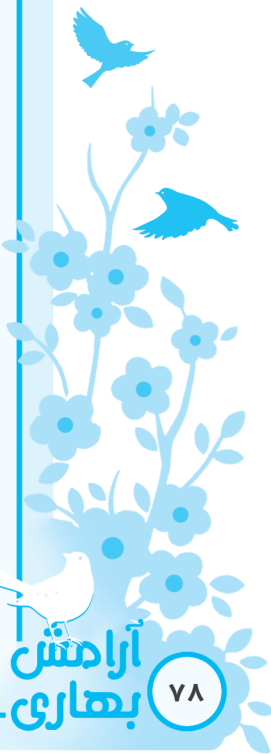
عروسک‌های باارزش: ورودی مترو، پنج شش تا پسر بچه‌ی قدونیم‌قد به استقبال متروسواران می‌روند تا بین‌شان بروشور و کتاب پخش کنند. پسر بچه‌ها از مسافران مترو می‌خواهند تا با خرید اسباب‌بازی‌ها در کمک به کودکان زلزله‌زده‌ی کرمانشاه سهیم شوند. گرچه مسافران اغلب عجله دارند، اما بادکنک‌ها و قلک‌های رنگی و بتر بچه‌های کرمانشاه نظرشان را جلب می‌کند. روی یکی از بترها نوشته شده: «اسباب‌بازی‌ام را می‌فروشم تا بتوانم به قلب لرزیده‌ات اندکی آرامش هدیه کنم.» آن طرف‌تر نوید، یکی از نیکوکاران کوچک، پشت میز می‌ایستد و فریاد می‌زند: «اسباب‌بازی‌های مان را برای کمک به بچه‌های کرمانشاه می‌فروشیم!» میزها پُر از اسباب‌بازی‌هایی است که بچه‌های نیکوکار آورده‌اند. از عروسک تا نوشت‌افزار، از کفش‌های کوچکی که نو مانده‌اند تا دستبندهای کشی که خودشان بافته‌اند. سود حاصل از فروش همه‌ی وسایل، قرار است به بچه‌های زلزله‌زده‌ی کرمانشاه برسد. چه پُربخت است این

آرادش
بهاری

اسباب بازی‌های کوچک و در ظاهر بی‌ارزش، در دستان پُرخیر بچه‌ها. دل‌های داغ‌دیده را شاد و لب‌های آویخته را خندان می‌کند.

کتاب ماندگار: کتاب مفاتیح‌الجنان، روی پیشخوان بیش‌تر خانه‌های ایرانی دیده می‌شود. نویسنده‌ی مفاتیح‌الجنان مرحوم شیخ عباس قمی، حدود صد کتاب مهم تألیف کرده؛ اما بابرکت‌ترین آن‌ها مفاتیح‌الجنان است. این کتاب ارزشمند در سال بارها تجدید چاپ می‌شود؛ مانند مفاتیح‌الجنان کتاب‌هایی با دعاهای جامع‌تر و بیش‌تر وجود دارد؛ ولی خدا به خاطر اخلاص شیخ عباس قمی، برکت ویژه‌ای در مفاتیح‌الجنان قرار داده است. شیخ عباس قمی در ثواب تمام کسانی که دعاهای این کتاب را می‌خوانند و گرهی از مشکلات معنوی و مادی‌شان باز می‌شود، شریک است. او ابتدا سعی کرد خودش به مطالب مفاتیح‌الجنان عمل کند و بعد از آن مفاتیح‌الجنان را به محضر حضرت فاطمه علیها السلام هدیه کرد. مفاتیح‌الجنان، سال‌ها است مانند چشمه‌ای پُرخیر و برکت به قلب‌ها صفا و نورانیّت هدیه می‌دهد.

- برکت، نمکی است که خداوند در زندگی انسان می‌پاشد. شاید انجام کاری در ظاهر و از نظر مقدار و ارزش کم باشد، ولی به لطف خداوند، برکتش همیشگی و اثرش دائمی خواهد بود. حساب برکت با حساب‌های مادی و دنیوی قابل



قیاس نیست. در دعا می‌خوانیم: «بارالها! زندگی را برای من مایه‌ی برکت و نیکوختی قرار بده.»^۱

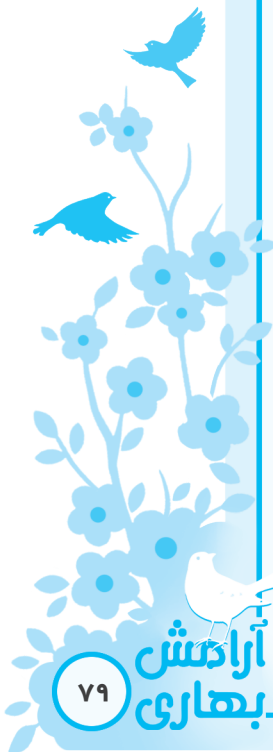
- «کار پُرخیر و برکت مانند یک بذر گندم است که از آن هفت خوشه روییده می‌شود که در هر خوشه، یکصد دانه است و خداوند آن را برای کسی که شایستگی داشته باشد، چند برابر می‌کند.»^۲

- وقف، از جمله کارهایی است که آدمی از شعاع برکتش، بعد از مرگ و تا قیامت بهره می‌برد. وقف، انسان و اموال انسان را تا قیامت جاودانه می‌کند. - در وقف، کمیّت و مقدار اهمیّت چندانى ندارد، بلکه نیّت و اقدام مهم است. - وقف چند آجر در ساخت مدرسه، وقف یک ویلچر به بیمارستان، وقف چند کتاب به کتاب‌خانه، وقف یک فالیچه به مسجد، وقف چند وسیله‌ی بازی و سرگرمی به بهزیستی، وقف آب‌سردکن برای حسینیه، وقف محصول چند درخت برای نیازمندان، وقف مکانی برای ازدواج جوانان و - وقف، راهکاری برای گردش ثروت در جامعه است.

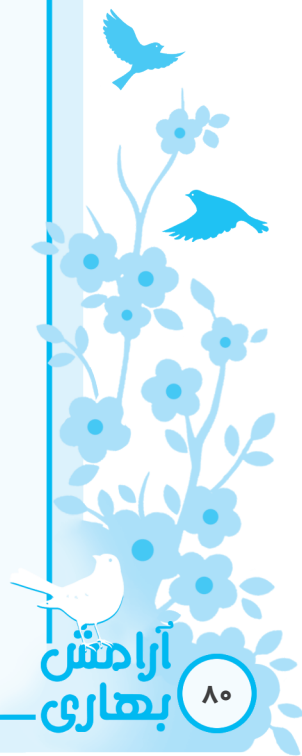
- وقف، «من» را «ما» می‌کند و اموال من را در خدمت‌رسانی به جامعه قرار می‌دهد.

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای روز سه‌شنبه.

۲. برداشتی از آیه ۲۶۱ بقره.



- واقف، لحظه به لحظه پاداش می‌گیرد.
- وقف، سرمایه و دارایی انسان را زنده و جاوید می‌کند.
- وقف، نام انسان را در زمین و آسمان جاوید می‌کند.
- وقف، جلوی فخرفروشی را می‌گیرد.
- وقف، از بیماری حرص به مال دنیا جلوگیری می‌کند.



۲۳

مغز اقتصادی

- آقا! شنیده‌اید که قیمت نفت رفته بالا؟
- پس دیگه ریاضت اقتصادی تمومه دیگه؟
- مگه ما مشغول ریاضت اقتصادی بودیم؟
- آره دیگه! همین چی چی بود، آهان... اقتصاد مقاومتی. چند سال بود که ما تو این وضع بودیم.
- طرح اقتصاد مقاومتی با ریاضت اقتصادی فرق داره. اقتصاد مقاومتی یک برنامه‌ی معقول فرهنگی- اقتصادی برای استحکام جامعه است و به قیمت نفت و غیره هم ربطی نداره. به خشک‌سالی و تحریم هم همین‌طور. در اقتصاد مقاومتی، همه‌ی مردم یک فعال اقتصادی هستند، حتی شما و من.
- استاد! اگر شما سرمایه دارید، ما آهی در بساط نداریم.
- من که یک معلّم و بس؛ اما جدای از این فرقی نداره، اقتصاد مقاومتی برای همه برنامه داره، حتی برای تو که آهی در بساط نداری و در شانزده سالگی

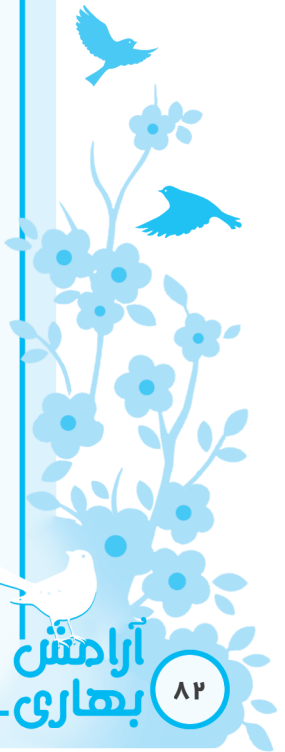
نبایدم داشته باشی.

- آره آقا! برنامه نخور و نپوش و نگر و نگر.

- نه این طور نیست! اقتصاد مقاومتی برنامه‌ی مصرف داره برای تو. با هر سطح درآمدی که داری. ببینید باید برگردیم به هدف برنامه‌ی اقتصاد مقاومتی. درحقیقت هدف از اقتصاد مقاومتی، استحکام پایه‌های استقلال اقتصادی جامعه است. وقتی یک جامعه مسیر مستقلى رو برای حیات در جهان امروز انتخاب می‌کنه، در برابرش مقاومت‌هایی صورت می‌پذیره. دلیل این مقاومت‌ها هم وابسته‌سازی اقتصادی جامعه به شرکت‌های بین‌المللی است؛ یعنی چه؟ یعنی این‌که ما یک جامعه‌ی مصرف ۸۰ میلیونی داریم و این جمعیتی نیست که سرمایه‌داری جهانی از آن بگذره. آن‌ها می‌خواهند از سوزن خیاطی تا چوب‌بستنی، دوچرخه، ماشین، شامپو، لباس، لودر و حتی هویج را به ما بفروشند؛ یعنی ما از پول فروش نفتی که میراث ما برای آینده است، این اقلام را بخریم و کارخانه‌ای برای تولید این‌ها هم نداشته باشیم.

- آقا! چطور این کار رو می‌کنند؟

- یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های آن‌ها تحریمه. وقتی موادّ خام مورد نیاز یک کارخانه تحریم می‌شه، کارخانه می‌خوابه. یا جذب نخبه‌ها! تا زمانی که شما



نخبه‌ای برای اختراع یک محصول نداشته باشید، کارخانه‌ای هم نخواهید داشت. به هر صورت، آن‌ها با از کار نداشتن کارخانه‌ها، به سراغ بازار نفت می‌روند و قیمت نفت را پایین می‌کشند. آن‌ها با یکی از شرکای شان مثل عربستان تبانی می‌کنند و تولید نفت بالا می‌ره و قیمت نفت پایین می‌آید. وقتی قیمت نفت پایین آمد و شما کارخانه‌ای هم نداشتید برای رفع نیاز داخلی، در یک فرایند ساده، باج می‌دهی و جنس وارد می‌کنی و به مرور زمان ورشکسته‌ی اقتصادی که شدی، ساختار سیاسی مستقل شما هم فرومی‌ریزه و می‌شوی مستعمره؛ البته مستعمره‌ی مُدرن، بدون حضور نظامی.

بنابراین، شما در برنامه اقتصاد مقاومتی:

۱. با خرید کالای وطنی، اقتصاد داخلی را تقویت می‌کنید.
۲. با کنترل مصرف در مواد اولیه، به پایداری کشور برای نسل‌های آینده کمک می‌کنید.
۳. با اشتغال به فعالیت‌های تولیدی به جای دلالی، به افزایش میزان تولید ناخالص و خالص ملی می‌افزایید.
۴. با فرهنگ‌سازی و انتقال مفاهیم اقتصاد مقاومتی به سایر افراد، آن‌ها را از هدف این برنامه آگاه می‌کنید.

مسابقه

با سلام خدمت شما خواننده گرامی؛ پیش از پاسخ به سؤالات مسابقه بزرگ «آرامش بهاری» به نکات زیر توجه فرمایید:

۱. منبع سؤالات طرح شده از کتاب «آرامش بهاری» می باشد و طبق مطالب کتاب تصحیح خواهد شد.
۲. به برندگان مسابقه به قید قرعه جوایز ارزشمندی اعطا خواهد شد.
۳. شرکت برای عموم علاقه‌مندان بالای ۱۲ سال آزاد است.
۴. شماره گزینه‌های صحیح را در قالب یک عدد ۱۴ رقمی از چپ به راست، به سامانه پیامکی ما به شماره ۳۰۰۰۱۹۶۶ ارسال فرمایید.
۵. مهلت ارسال پاسخنامه حداکثر تا تاریخ ۱۳۹۷/۰۳/۰۸ می‌باشد و اسامی برندگان در تاریخ ۱۳۹۷/۰۳/۱۰ مصادف با میلاد با سعادت امام حسن مجتبی علیه السلام در سایت مرکز فرهنگی پژوهشی به نشانی www.mfpo.ir و نیز سایت معاونت فرهنگی و اجتماعی به نشانی www.mfso.ir اعلام خواهد شد.
۶. برندگان، دو هفته بعد از اعلام نتایج فرصت دارند مشخصات درخواستی را از طریق سامانه پیامکی ارسال نمایند، در غیر این صورت از لیست برندگان کنار گذاشته خواهند شد.



سؤالات

یک) پیامبر اکرم ﷺ درباره حسابرسی اعمال در این دنیا می‌فرمایند:

۱. مراقب اعمال یکدیگر باشید.
۲. به حساب خود برسید قبل از آنکه دیگران به حساب شما برسند.
۳. مراقب اعمال خود باشید.

دو) بنا به فرمایش امام باقر علیه السلام دیدار با خویشاوندان چه آثاری در زندگی دارد؟

۱. برکت در اموال، طول عمر، دور شدن بلاها
۲. نشاط در زندگی، سلامتی، طول عمر
۳. برکت در اموال، سلامتی، دور شدن بلاها

سه) منتظر واقعی کیست؟

۱. نسبت به دشمنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه برائت جوید، برای فرج ایشان دعا کند، همواره در حال عبادت و راز و نیاز با پروردگار باشد.
۲. برای فرج ایشان دعا کند، همواره در حال عبادت و راز و نیاز با پروردگار باشد، از فعالیت‌های اجتماعی بپرهیزد.
۳. برای فرج ایشان دعا کند، از دشمنان ایشان برائت جوید، برای امور خیر اجتماعی تلاش کند.

چهار) کدام کار خیر است که بعد از مرگ و حتی تا قیامت همراه انسان است؟

۱. وقف

۲. نماز و عبادت خداوند

۳. کمک به یتیمان و نیازمندان

پنج) «غسیل الملائکه» لقب کدام شهید است؟

۱. حضرت علی اکبر علیه السلام

۲. حضرت حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

۳. حنظله

شش) شبکه‌های اجتماعی چه آثار منفی‌ای را بر زندگی ما می‌گذارند؟

۱. قضاوت‌های بی‌پایه، دوری از جمع‌های فامیلی، شایعه پراکنی

۲. سیاه‌نمایی، دوری از واقعیت‌های زندگی، از دست دادن امور سودمند

۳. هر دو مورد

هفت) از آیه شریفه ۱۹۵ سوره بقره که می‌فرماید: «با دستان خویش، خود را به

هلاکت نیفکنید» چه برداشتی می‌شود؟

۱) حفاظت از محیط زیست

۲) حفاظت از سلامت فرزندان

۳) حفاظت از امنیت اجتماعی



هشت) روز دوازده فروردین یعنی؛

۱. یک خاطره به یاد ماندنی
 ۲. جمهوری اسلامی نیاز به مراقبت همه ما دارد
 ۳. دولت‌ها وظیفه دارند تا مراقب جمهوری اسلامی باشند.
- نُه) کدام صفت باعث جدایی دل‌ها از یکدیگر می‌شود؟

۱. سکوت
۲. کم محلی به دیگران
۳. دروغ‌گویی

ده) بر اساس فرمایش امام علی علیه السلام

۱. برکت خانه به محله تمیز است.
۲. برکت خانه به نشاط خانوادگی است.
۳. برکت خانه به همسایه خوب است.

یازده) بر اساس آیه شریفه ۱۲ سوره نوح، خداوند انسان را به وسیله چه کسانی یاری می‌کند؟

۱. دوستان
۲. همسران
۳. فرزندان

دوازده) براساس گفته رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) دشمن درونی یک ملت

چه چیزهایی هستند؟

۱. تنبلی، ناامیدی، عدم اعتماد به نفس، بدبینی
۲. استکبار جهانی، منافقین، وهابیت، آمریکا
۳. اقتصاد وابسته، اسراف، تجمل، بی برنامه‌گی

سیزده) بنا بر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، دوستی با اهل بیت علیهم السلام در چه جاهایی

به کمک انسان می‌رسد؟

۱. هنگام کمک به نیازمندان، هنگام فقر و تنگدستی، هنگام توسل به اهل بیت علیهم السلام
۲. هنگام نزول فرشته مرگ، زمانی که در قبر مورد سوال واقع می‌شویم، هنگامی که در قیامت در برابر پروردگار قرار می‌گیریم
۳. هنگام عبادت پروردگار، شب‌های قدر، هنگام انجام اعمال نیک

چهارده) براساس فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی از قرآن چه آثاری در زندگی دارد؟

۱. قرآن نگهبان زندگی، نجات بخش و باعث برکت و سود در زندگی است.
۲. قرآن موجب رهایی از سختی‌ها، باعث برکت و سود در زندگی و نگهبان دل‌ها است.
۳. قرآن نجات بخش، نگهبان زندگی و موجب رهایی از سختی‌ها است.

